

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره مبارکه انبیاء (جله اول)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۹۴/۴/۳

- برای این که خداوند کنترل و تقوای مان را افزایش داده و تقوایی بدهد که تا آخر عمر نگهش داریم و عاقبت به خیر شویم، صلواتی عنایت فرمائید.
- این که به واسطه روزه‌هایی که می‌گیریم، لحظاتی که صرف گناه شده یا صرف عبادت نشده، احیاء شود، صلوات.
- برای این که طعم گرسنگی و تشنگی را بچشیم و حال گرسنه‌ها و تشنه‌ها را دریابیم، صلوات

در ادامه سوره‌هایی که کار کردیم به سوره انبیاء رسیدیم. این سوره، همان‌گونه که از نامش پیداست، درباره انبیای الهی صحبت می‌کند.

سوره انبیاء حکایت همه انبیای الهی را مطرح می‌کند.

داستانی را خدا مطرح می‌کند که مربوط به همه انبیای الهی است. مجموعه تعالیم همه انبیاء را در این سوره داریم. همه اتفاقاتی که برای همه انبیاء افتاده به طور مختصر می‌خوانیم.

حال این سوره با بقیه سوره‌ها متفاوت است. در ورود به سوره، این تفاوت احساس می‌شود.

یک سری مباحث سوره به توحید مربوط می‌شود. عمده استدلال‌های توحیدی در این سوره هست.

اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مَّعْرُضُونَ (۱)

اقتراب حساب: چیزی که خیلی نزدیک شده باشد را می‌گویند (کأن اتفاق افتاده است) در حالی که مردم در غفلت هستند و اعراض می‌کنند، به حسابسان رسیدگی می‌شود.

مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (۲)

مردمی که در غفلت اعراض می‌کنند و حسابشان هم نزدیک شده، هیچ ذکر جدیدی برایشان نیامد، مگر آنکه شنیدند آن ذکر را، اما مشغول کار خود شدند. (يلعبون)

لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأُ النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۳)

در حالی که قلب‌هایشان را به لهو مشغول می‌کنند. کسانی که ظالم هستند، پنهانی، به نجوا مشغول هستند. آیا بشری مثل شما می‌تواند ادعای نبی بودن داشته باشد؟ آیا دیده و دانسته به سوی سحر می‌روید؟ آنان را به سحر متهم می‌کنند.

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۴)

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ (۵)

این خطاب تقریباً در قرآن منحصر به فرد است.

معلوم نیست فاعل این "قال"، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است یا مجموعه انبیاء علیهم السلام؛ فقط معلوم است که پیامبری چنین گفت و اینطور دفاع کرد.

مردم در جواب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند حرف‌هایش اضغاث احلام است. از خودش می‌گوید، می‌بافد.. نه! اصلاً شاعر است. اگر راست می‌گوید آیه‌ای، معجزه‌ای بیاورد.

مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ (٦)

در این آیه به زمان قبل بر می گردد، که آنها را نابود کردیم.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (٧)

قبل از این ها هم که اتهام می زدند مردمانی فرستادیم که به آنها وحی می شد؛ اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید که از کتاب های آسمانی خبر دارند.

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ (٨)

اینجور نبود که پیامبران غذا نخورند و همیشگی باشند.

ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَّشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (٩)

زنجیره باطلی است که انسان، گرفتارش می شود.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (١٠)

اگر کسی کتاب را به عنوان ذکر خود نگیرد، نمی تواند انبیاء علیهم السلام را شناسایی کند. انسان قبل از اینکه انبیاء را ببیند، باید تشنه انبیاء باشد؛ وگرنه وقتی آمدند، نمی تواند آنها را تشخیص دهند.

باید به دنبال کتابی باشند که ماهیتشان را بخواهند بشناسند.

- قصد ما این است که انبیاء بیایند ما را آدم کنند.

خدا می گوید اگر کسی تشنه نباشد، نمی تواند از انبیاء علیهم السلام استفاده کند. فقط کسی می تواند از قرآن بهره ببرد که قرآن را کتاب ذکر خود قرار دهد؛

بپذیرد که باید:

به سعادت برسد؛

اصلاح شود؛

مسیر رشد و تعالی را طی کند؛

و در نهایت این که مسیر هدایت، مادی نیست. احساس کند که هدایتی هست و باید اصلاح شود.

اگر کسی با ظلم به کتاب وارد شود، فقط خسران می بیند.

- اگر احساس نیاز به اصلاح و دستیابی به زندگی بهتر، تعالی، کمال، سعادت در انسان احیاء نشود، قرآن با صد کتاب دیگری که در خانه اش دارد، برایش هیچ فرقی نمیکند.

اگر کسی احساس نیاز داشت کتابی که از جانب خدا نازل شده، برایش موضوعیت دارد؛ بلکه حتی انحصار دارد و می داند این کتاب، سعادت او را برآورده می کند.

مهمترین مشکل ما برای رسیدن به کمال هدایت و اصلاح این است که تشنگی لازم را بدست نیاورده ایم.

در دنیا فرصت محدودی دارید. اتفاقی که باید در این مدت عمر برایتان بیفتد، چیست؟ در یک سالش، یک روزش و هر روزش چه اتفاقی باید بیفتد؟

انسان در این مدت برای یک عقبه دائمی تلاش می کند، هر روز باید در مسیر باشد و تلاش کند.

اگر هر کسی، مرگ را جدی بگیرد و محدوده عمر را هم جدی گرفت، می فهمد که چه کار باید انجام دهد.

این که هر روزتان با روز دیگر متفاوت شود، به چه صورت محقق می شود؟ آیا ضرورت دارد.

آیا در مسائل معنوی، علمی و ... باید توسعه پیدا کنیم؟

وقتی ماه مبارک تمام شود چه صفتی باید در شما ایجاد شده باشد؟

آیا ضرورت دارد به این مساله فکر کنیم یا نه؟!

آیا این امر به عنوان نیاز اولیه و حقیقی انسان است؟

اگر انسان احساس کند که بله، هست؛ به دنبال محرک می گردد و گرنه برایش تفاوتی نمی کند. در واقع به دلیل آن-

که نیاز واقعی، کمتر فهم شده؛ به جای قرآن، کتاب‌های دیگر را انتخاب می کند که مثلاً فهمشان راحت تر است.

انشاءالله در ماه مبارک، نیازی که ما را به سمت قرآن می کشاند احیاء شود؛ و گرنه قرآن برای ما فهم نمی شود.

_ دور شدن به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم: خسران است.

باید بدانیم که خسران و نفرت به خاطر اعمال خود فرد است نه پیامبر.

_ باید در مراجعه به هر کتابی، محور، قرآن باشد.

انسان به وسیله قرآن و کلام خدا، به خدا متصل می شود.

انسان باید در هر لحظه قرآن بخواند: "فاقرووا ما تیسر من القرآن" زیرا فیه ذکر کم ... عاقبت، شروع، مقدمه و لوازم

هر چیزی در قرآن هست.

قرآن بخوان یعنی آیه‌ای را بخوان، عمل کن و به نتیجه برس.

- زندگی انسان بروز حمد باشد یعنی بایستی انسان، اهل ستودن باشد، نگاهش حُسن بین است.

خدا به واسطه قرآن یاد می دهد که چگونه حمد کنیم.

- در نظام یُسّر باید قرآن خواندن باشد.

- هر وقت بی خواب شدی، ۵ بار سوره توحید بخوان، خوابت می برد؛ زیرا شیطان می ترسد بیشتر از این بخوانی.

وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ (۱۱)

خدا در قرآن، هر کس را که کافر است، هلاک شده می‌بیند. هلاکت مخصوص کفار است؛ فقط در یکجا از قرآن، هلاکت به معنای مرگ آمده‌است.

"ان الانسان لفي خسر* الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر"

همه انسان‌هایی که ایمان و تواصی به حق و صبر ندارند؛ هر گاه مرگ سراغشان بیاید، هلاک شده‌اند.

هلاکت به خسر و کفر تعلق می‌گیرد نه عذاب! (عذاب نتیجه هلاکت است).

اگر انسان مومن نشده‌باشد؛ پس هلاک شده‌است.

تمام شدن نعمت و امکانات = هلاکت و تمام شدن مهلت در دنیا

اگر نتوانم در دنیا بینایی کسب کنم، وقتی چشمانم را از من می‌گیرند، چشمانم هلاک شده‌است؛

اما وقتی با چشمانم بینایی را کسب کنم، چشمم را هم که می‌بندم، حقیقت را می‌بینم.

آنقدر حواسم به امام رضا علیه السلام درگیر بوده که این برای من به یک حقیقت معنوی تبدیل شده‌است؛ هر وقت می‌

گویند امام رضا علیه السلام، حس و حال امام رضا علیه السلام را می‌گیرم؛ این یعنی تبدیل شدن چشم به بینایی.

فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ (۱۲)

سیر آیات سوره مبارکه انبیاء علیهم السلام و طنین آیاتش مانند روضه است، در آن حزنی نهفته است.

لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ (۱۳)

نکند این‌ها را با خشم بخوانید.. این حرف‌ها را با غصه و سوز دل و افسوس می‌گویند که آخر چرا خودتان را به این

وضع رساندید؟

مترف = از نعمت‌های دنیایی جهت خوشگذرانی استفاده می‌کند.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۱۴)

خدا خبر داده انسان در مرحله و دوره‌ای می‌فهمد که ظلم کرده‌است؛ این فهم در سیستم ادراکش نهفته است.

اگر انسان به همین یک آیه قرآن ایمان بیاورد، غیرممکن است از آن به بعد ظلم کند.

- خدا راست گفت هر که به دنبال انبیاء علیهم السلام و دین توحیدی و سعادت نرود، و حواس خود را پرت یا برای خود دلیل می‌تراشد، در همین دنیا خواهد گفت: "انا کنا ظالمین"

برای این که به این موضوع شک نکنیم آیه ۱۵ نازل شده‌است.

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ (۱۵)

همینطور داشتند می‌گفتند تا جان از بدنشان در رفت!

حرف آخر آدم‌هایی که ظالم از این دنیا می‌روند، پیوسته همین است!

حصیدا = درو شدن؛ گیاهی که چیده می‌شود. از رگ حیات قطع می‌شود.

خامدین = ساکت و خاموش

- خداوند از آن جهت که احد و صمد و ... است، ترکیب و جزء ندارد؛ رحمتش هم عام است. این بدان معنا نیست

که او مهربان نیست؛ ولی نوع مهربانی اش، "لیس کمثله شیء" است. نوع سوز دلش "لیس کمثله شیء" است.

خداوند همه حس و همه شهود و همه محبت است.

تاثر و مهربانی ما جلوه‌ای از ربوبیت خداوند است.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۱۶)

در جواب قول است؛ ولی فاعلش در پس زمینه است.

اگر کسی با تفکر، این آیات را بخواند، می گوید خدایا آفریدی، حالا هلاک می کنی؟!؟

خداوند هم بلافاصله جواب می دهد: "وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ"

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَاتَّخَذْتَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۷)

لهو و لعب در این سوره عبارت است از:

۲: يلعبون

۳ و ۱۷: لهو

۱۶: لاعبين

حالا این بنده خدا لهو و لعب خود را به خدا نسبت می دهد. می گوید معاذالله خداوند لایع است و لهو گرفته..

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (۱۸)

در گزاره های عقلی مان این دو گزاره خیلی مهم است. خدا آسمان و زمین را به لهو و لعب خلق نکرده است.

_ در همین لایع نگرفتن و لهو، یک حق وجود دارد و یک باطل:

اگر باطل بودید، در زمره "و هو زاهق" می شوید.

اگر حق بودید، در زمره "بُلْنَقْذِفُ بِالْحَقِّ" قرار می گیرید.

این بیان دیگری است از اینکه خداوند لایع و لهو نیست. در واقع تفصیل معنای "وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ" است.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ (۱۹)

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (۲۰)

این سوره خیلی پس زمینه دارد.

بسیاری از سوالاتش در پس زمینه است. این همه باطل را زاهق می کنی، قریه ها را هلاک می کنی! پس عبادت کننده

نمی خواهی؟! با این همه هلاکت عبادت کنندگان کم نمی شوند!؟

خداوند در جواب این سوالات است که آیه ۱۹ و ۲۰ را می گوید.

أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ (۲۱)

یکی گفت که خدایا! انسان به خاطر الهه های مختلف کارهای مختلف می تواند انجام دهد.. قائل به الهه های غیر خدا

شدند.

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲)

خداوند بلافاصله می فرماید:

"لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ"

لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ (۲۳)

این آیه نیز در جواب سوال های مقدر در ذهن آدم هاست.

- فکر کنید فردی تمام عمرش را صرف و هزینه می کند تا دنیایی بسازد که همه بعد از مرگ از بین برود، لعب؛

اینطور می شود که این فرد برای آن طرف هیچ چیز آماده نساخته، نه چشمی برای دیدن، نه گوشی برای شنیدن و..

این فرد بهشت هم برود، چشم زیبایی ندارد، زیرا آن را مهیا نکرده.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۴)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵)

نتیجه وحی، همه وحی در این آیه خلاصه میشود:

"لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ"

این یعنی حکومت طاغوت نباید باشد؛ اربابان غیر خدا نباشد؛ سبک زندگی طالمانه نباید باشد.

اگر در قریه‌ای، در حکومتی بودی که طاغوت بود و پیامبری آمد و فرمود: "لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ"؛ بر تو واجب است

که طاغوت را بیرون براندازی!

اگر آداب و رسوم غیرخدایی بود؛ باید آن‌ها را دور بریزی!

آنچه در این آیه آمده، فقط یک لاله الا الله گفتن نیست؛ تغییر کل سیاست‌های عالم است. باید فرعون بیرون برود،

باید قریش، مکه را تحویل بدهد و ...

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ (۲۶)

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷)

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مَنْ خَشِيَئِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸)

بت پرست، بت را به عنوان نماینده ملائکه، جن یا نماینده خدا می‌پرستیده‌است.

مثلا ملائکه را فرزندان خدا دانسته و معتقد بودند خداوند حکومتش را به ملائکه واگذار کرده و خودش کنار

کشیده‌است.

وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِّنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْرٌ بِهِ جَهَنَّمُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۲۹)

خداوند شهادت می دهد هیچ یک از ملائکه ادعای الوهیت نکرده اند.

أُولَئِكَ يَرَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰)

نمی دانم چرا خداوند اینطور صحبت کرده است؟ خیلی آیات عجیبی است؛ می شود این آیات را برای شب قدر گذاشت و ساعت ها روی آن ها فکر کرد.

خداوند ما را خیلی دست بالا گرفته و انتظار دارد ما این آیه را بفهمیم!

می فرماید: آیا ندید آسمان و زمین به هم پیوسته بود، این ها را از هم جدا کردیم؛ به وسیله آب هم هر چیزی را زنده کردیم؟ آیا کافران این ها را نمی بینند و ایمان نمی آورند؟

خب! کافر چرا باید ببیند و ایمان بیاورد؟! آیات عجیبی است

خداوند ادعا می کند کافر باید به این آیه توجه کند تا به جرگه اهل ایمان بپیوندد (چه برسد به مومن که با این دیدن، ایمانش زیاد می شود)

- آیاتی که طیف وسیعی دارند مومنان و کافران می توانند سر سفره آن بنشینند، تا ایمان را شکوفا کند.

طیف کسانی که با این آیه هدایت می شوند از کفر است تا مومنان حقیقی.

- کافر با رویت آب و حیات بخشی آن و کارکرد آن از آسمان تا زمین باید ایمان بیاورد.

- در سوره مبارکه نوح علیه السلام، این آیات به گونه دیگری مطرح می شود: "ما لكم لا ترجون لله وقارا" چرا به خدایی که وقار دارد، قائل نیستی؟! چرا خدایت کوچک است و عظمت ندارد؟!

- نیاز اولیه انسان، پیش از کتاب، نیاز به "خدا" است. اگر به خدا نیاز داشته باشد، به وحی و در نتیجه به کتاب نیاز دارد.

در این آیات ، جلوه های ربوبی را می بینیم.

انشاءالله ثواب روزه های ما شکوفا شدن نیازمان به خداوند باشد.

اگر تا الان نیاز به خدا در ما فعال نشده، در این تتمه عمرمان و ماه مبارک رمضان نیاز به خدا در ما فعال شود به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

- برای این که از برکات و فیوضات امشب به نحو کافی و وافی بهره مند شویم؛ صلواتی عنایت فرمایید.

- قبل از این که سوره انبیاء را شروع کنیم، بخشی از کتاب منهاج الدعوات که سید بن طاووس آن را جمع کرده و کتاب معتبری است، مطالعه کنیم.

در این کتاب، ترتیب چینش دعا بر اساس هر کدام از اهل بیت علیه السلام است. از امام حسن علیه السلام نیز چند دعا آورده‌اند. دعا‌های ایشان و امام حسین علیه السلام، بعضاً کوتاه و مانند دعا‌های حضرت زهرا علیه السلام هستند که البته در عین کوتاهی مضامین بلندی دارند.

به قصد رجا این دعا را می‌خوانیم: ان شاء الله که خداوند گدایی مان سر سفره امام حسن علیه السلام را کامل و به برکت امشب، این دعا را در حق ما و همه مومنین مستجاب کند.

يَا عَلَّتِي عِنْدَ كُرْبَتِي يَا غِيَاثِي عِنْدَ شِدَّتِي يَا وَكِيِي فِي نِعْمَتِي يَا مُنْجِحِي فِي حَاجَتِي يَا مُفْزَعِي فِي وَرْطَتِي يَا مُنْقِدِي مِنْ هَلَكَتِي يَا كَالِيِي فِي وَحْدَتِي اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اجْمَعْ لِي شَمْلِي وَ أَنْجِحْ لِي طَلِبَتِي وَ أَصْلِحْ لِي شَأْنِي وَ اكْفِنِي مَا أَهْمَنِي وَ اجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَ مَخْرَجًا وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْعَاقِبَةِ أَبَدًا مَا أَبْتَيْتِي وَ فِي الْآخِرَةِ إِذَا تَوَقَّيْتِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ (مهج الدعوات و منهج العبادات، ص: ۱۴۵)

سوره مبارکه انبیاء

مرور آیات ۱ تا ۳:

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مَّعْرُضُونَ (۱)

مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (۲)

لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأُ النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصُرُونَ (۳)

- از موضوعات مهمی که در زندگی، انسان با آن مواجه است، بحث ذکر است.

ذکر در آیات قرآن به معنای ارسال ذکر از سوی خداوند (نزول حق) و اتصال انسان به خدا (رجوع به حق) است.

ذکر، اتصال است که یک موقع از بالا به پایین (نزول حق) و یک موقع از پایین به بالا (رجوع به حق) است.

- تنها عامل مدیریت انسان که او را نسبت به امور متوجه می کند، ذکر است.

انسان درباره آنچه در اطرافش می گذرد، به سه نوع جواب می دهد:

۱. نمی دانستم.. این نشان دهنده غفلت است.

۲. می دانستم اما حواسم نبود یا یادم رفت، این نشان دهنده نسیان است.

۳. بی خبر بودم یا از محل دیدم خارج بود، این نشان دهنده جهل است.

پاسخ های ۱ و ۲ به علم ارتباط دارد.

- غفلت یعنی توجهات به چیزی جلب و از چیزی، قطع می شود.

- روایت امام صادق علیه السلام:

قَالَ الصَّادِقُ عِ إِغْرَابُ الْقُلُوبِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَنْوَاعٍ رَفِعَ وَفَتِحَ وَخَفِضَ وَوَقِفَ فَرَفَعَ الْقَلْبُ فِي ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَفَتِحُ الْقَلْبُ فِي الرِّضَا عَنِ اللَّهِ تَعَالَى وَخَفِضُ الْقَلْبِ فِي الشَّيْخَالِ بَعِيرِ اللَّهِ وَوَقِفُ الْقَلْبِ فِي الْغَفْلَةِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى أَلَا تَرَى أَنَّ

الْعَبْدَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهَ بِالتَّعْظِيمِ خَالِصاً ارْتَفَعَ كُلُّ حِجَابٍ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ وَإِذَا انْقَادَ الْقَلْبُ لِمَوْرِدِ قَضَاءِ اللَّهِ تَعَالَى بِشَرْطِ الرِّضَا عَنْهُ كَيْفَ يَنْفَتِحُ بِالسُّرُورِ وَالرَّوْحِ وَالرَّاحَةِ وَإِذَا اشْتَغَلَ قَلْبُهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَسْبَابِ الدُّنْيَا كَيْفَ تَجِدُهُ إِذَا ذَكَرَ اللَّهَ بَعْدَ ذَلِكَ- وَ أَنَابَ مُنْخَفِضاً مُظْلِماً كَبِيتِ خَرَابٍ خَلْوٍ لَيْسَ فِيهَا عُمْرَانٌ وَ لَا مُونِسٌ وَإِذَا غَفَلَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى كَيْفَ تَرَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَوْفُوفاً مَحْجُوباً قَدْ قَسَا وَ أَظْلَمَ مُنْذُ فَارَقَ نُورَ التَّعْظِيمِ فَعَلَامَةُ الرَّفْعِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ وَجُوهُ الْمُوَافَقَةِ وَ فَقْدُ الْمُخَالَفَةِ وَ دَوَامُ الشُّوقِ وَ عَلَامَةُ الْفَتْحِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ التَّوَكُّلُ وَ الصِّدْقُ وَ اليَقِينُ وَ عَلَامَةُ الْخَفْضِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ الْعُجْبُ وَ الرِّيَاءُ وَ الْحِرْصُ وَ عَلَامَةُ الْوَقْفِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ زَوَالُ حَلَاوَةِ الطَّاعَةِ وَ عَدَمُ مَرَارَةِ الْمَعْصِيَةِ وَ التَّبَاسُ عِلْمُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ. (مصباح الشريعة، ص: ١٢٢)

قلب شما مثل کلمه است. در متن زندگی، قلب چهار حالت دارد: مرفوع، منصوب، مجرور و ساکن

قلب مرفوع: به سمت بالا می‌رود و ذکر می‌شود.

قلب مفتوح: گشایش در آن ایجاد می‌شود / از خدا راضی است.

قلب مجرور (خفض القلب): توجهش به غیر خدا جلب می‌شود.

قلب سکون: سکون قلب در غفلت است.

قلب، وقتی راضی به قضای الهی می‌شود، خیلی به آن خوش می‌گذرد؛ اما وقتی به یک مساله دنیایی مشغول می‌شود، حواسش پرت می‌شود، هیچ عمرانی و آبادانی ندارد، وضعیت آشفته ویرانی برای خودش درست می‌کند. وقتی از ذکر خدا غافل شد، ساکن و محجوب است، قساوت می‌گیرد، نور عظمت خداوند می‌رود و تیره می‌شود.

اگر بخواهی بفهمی علامت قلبت چیست، چه می‌کنی؟

علامت رفع سه چیز است:

۱. انسان با امر الهی همراستا باشد. ۲. مرتب در شوق باشد. ۳. فقداالمخالفة.

علامت جر:

۱. عجب. ۲. ریا. ۳. حرص زدن

علامت سکون (علامات غفلت):

۱. اطاعت برایش حلاوت نداشته باشد. ۲. معصیت برایش تلخ نباشد. ۳. بین دانستن (علم نسبت به) حلال و حرام

قاطبی شود و نداند چچه چیز حلال و چه چیز حرام است.

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مَّعْرُضُونَ (۱)

اقترب یعنی ای وای تمام شد، دنیا تمام شد؛

همان موقعی است که بساط در حال جمع شدن است؛ و حساب‌شان تمام شده، در حالی که در غفلت هستند و اعراض می‌کنند.

مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (۲)

هر کسی «و هم یلعبون» باشد، مشغول دنیا باشد، ذکری از جانب خدا برایش نمی‌آید. ذکر را می‌شنود، اما حواسش به بازی خودش است.

- «استمعوا» نوع خاصی از غفلت است؛ چون «سمعوا» نیاورده. در استمعوا، پذیرش، طوع و اختیار هست.

- در توضیح لعب:

تا ملك الموت جانش را نگیرد، باورش نمی‌شود باید از این دنیا برود. معمولاً ما انسان‌ها، مرگ را لعب و بازیچه می‌بینیم و باورش نداریم.

جنس «یلعبون» این است. اینقدر این دنیا لعاب دارد که فکر نمی‌کند یک روز قرار است این را از او بگیرند. حواسش به جای دیگر می‌رود و آنقدر یلعبون، او را به خودش مشغول می‌کند که توجهش به چیز دیگری نمی‌رود.

روایت داریم کسی در طول روز بیست بار یاد مرگ بکند، شهید از دنیا می‌رود.

زیرا چنین کسی، زندگی برایش لعب نیست.

سعی کنید در زندگی علامت‌هایی برای خودتان بگذارید که نشان دهد تا پایان عمرتان فاصله‌ای نیست.

- اگر ذکر خدا دائمی نبود، دائم الذکر بودن معنا نداشت.
- هر عملی که در در حوزه انسان اتفاق می‌افتد، محصول توجه او به خداست.
- انسان نمی‌تواند کاری را خارج از محدوده ذکر انجام دهد. هیچ توجهی در عالم جاری نمی‌شود مگر به ذکر خدا.
- انسان در فطرت و ذات خود ذاکر است، فقط باید آن را در درون خود کشف کند.
- ذکر مقدم بر توبه است؛ خاصیت ذکر، تواب بودن خداوند را ایجاب می‌کند.
- در فضای لعب نمی‌توان ذاکر بود.

نَاهِيَةً قُلُوبِهِمْ وَأَسْرُؤُا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّخَرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۳)

خداوند انتهای مسیر لعب را می‌گوید؛ لهُو در قلوب: «أَسْرُؤُا النَّجْوَى» حرف‌های پنهانی خود را مخفی می‌کنند؛ نسبت به رسول و ذکر، تبلیغات منفی می‌کند.

- تفاوت ذکر و سحر:

کار سحر عکس ذکر است، سحر حواست را به گونه‌ای مشغول می‌کند که توجهت از حق سلب می‌شود. آدمها را در فضای بسته نگه می‌دارد.

کسی که در یلعب و لاهیه هست، به او می‌گوید: آیا گول بشری را می‌خوری که سحر می‌کند؟! آیا بصیرت نداری؟!!

فرد آنقدر برعکس می‌شود که سحر خود را ذکر می‌بیند و رسول را ساحر!

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۴)

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْثُونَ (۵)

اگر کسی در عالم ذاکر نشد، حتما دچار سحر می شود.

راه اینکه گرفتار لعب نشویم این است که:

انسان در حوزه اخلاق اجتماعی سرآمد باشد؛

اهل کینه نسبت به دیگران نباشد، اهل حرص، طمع و بخل نباشد.

اخلاق اجتماعی، پنجره‌ای رو به انسان باز می کند که مانع عجب و بخل می شود.

بر اساس روایتی که خواندیم، اشتغال به دنیا در سه چیز است:

۱. عجب: خود را نسبت به دیگران در سطح بالایی بینی و خودشیفته شوی.

۲. ریا: اساسا کار را برای غیر خدا انجام دهی.

۳. حرص: رسیدن به متاع دنیا.

مثلا سه میلیون خرج زندگی ات است و شش میلیون هم حقوق داری؛ اما باز اضافه کار می ایستی.

- لعب:

کارهایی که با تکرار همراه است و انسان به نوعی برایش عادت می شود.

- لهو:

کارهایی که لذتی در آن هست؛ اما مقصد عقلانی در آن نیست و انسان به خاطر لذتی که برایش دارد آن کار را

انجام می دهد.

- اثری که این دو می گذارند باعث مشغولیت دنیا می شود.

مثلا دیدن فوتبال یا سریال هایی که مفید نباشند، لعب است. اگر هیجان هم داشت، لهو هم هست.

- اگر کسی واقعا فکر کند مرگ هست، روز قیامت هست و بنا است که انسان در آن حالت باقی باشد، قطعا به لهُو و لعب دچار نمی‌شود.

اگر به دنبال علم و عمل صالح نرویم، حتما به لهُو و لعب دچار می‌شویم.

- برای خروج از لهُو و لعب سعی کنید کم کم به کارهای تان، اهداف عقلانی بدهید و به تدریج از لهُو و لعب هجرت کنید.

لهُو و لعب، در طبیعت انسان است و باید به تدریج مقاصد عالی برسد.

- لهُو لعب در بعضی سن‌ها رزق آن سن است مثل هفت سال اول؛ چون هدفمند است و در نتیجه آنجا اسمش را لهُو و لعب نمی‌گذاریم.

لهُو و لعب وقتی است که فرد باید مقاصد عالی را در نظر بگیرد؛ اما سر باز می‌زند.

انسان تا وقتی که طفل است، حواسش نیست اما وقتی به سن بلوغ رسید و حواسش نباشد غافل است.

اگر کاری کرد که مقصد عقلایی نداشت، لهُو است. اگر بدون دلیل موجه تکرار کرد لعب است.

اگر ۱۸ ساله شد اما مقصد بچه ۱۲ ساله را داشت، دچار لهُو و لعب است.

- ارتباط لهُو و لعب با اقبال و ادبار قلب:

در روایت داریم برای هر قلبی اقبال و ادباری وجود دارد؛ در حالت ادبار فقط فرائض را انجام دهید و از سوی دیگر در روایتی دیگر داریم وقتی قلب به کسالت دچار شد، سراغ طرائف الحکم (کارهای کاربردی مفید) بروید.

- آیا انسان می‌تواند با اخلاق اجتماعی از حوزه لهُو و لعب خارج شود؟

بله. اخلاق اجتماعی خیلی ویژه است. اگر انسان فقط در زندگی اخلاق اجتماعی را رعایت کند، از لهُو و لعب خارج می‌شود.

در روایت آمده: قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْسَنَ الْخُلُقِ الْحَسَنُ (الخصال، ج ۱، ص: ۲۹)

سوره انبیاء در رابطه با تعالیم انبیاء است. عمده ترین تعلیم انسان این است که مدیریت خود را به عهده بگیرد. مدیریتش به عهده ذکر باشد. اتصال پیدا کند به منبع وحی و از طریق آن پیگیری شود.

خدا می خواهد رفتارهای انسان زیر نظر خودش باشد، وصل به وحی باشد و انسان دائماً در حریمی از ذکر خدا قرار گیرد. این مطلب فقط مخصوص انبیاء نیست، انسان می تواند دائم در یک حریمی از ذکر خدا قرار بگیرد.

انبیاء به وحی الهی زنده اند و مردم را انداز می دهند. چطور می شود انسان آنطور که انبیاء می خواهند نشود؟ صحبت های سوره روی مبانی است که چگونه می شود که یک انسانی هر لحظه وصل به ذکر نیست. در آیه اول این را ربط به بحث غفلت می دهد. در آیه ۲ ربط به بازیگوشی انسان می دهد.

لَا هِيَةَ قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ أَ فَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۳)

اگر انسان موانع رشد خود را برطرف کند به طور طبیعی حقایق برای او سرریز می شود. اینکه ما چه کارهایی نباید انجام بدهیم مهم تر از این است که چه کارهایی باید انجام بدهیم. یعنی اهل غفلت و لعب و لهو نباشد کافی است.

آیات ۴-۱۴: قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۴) بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ (۵) مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَ فَهُمْ يُؤْمِنُونَ (۶) وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷) وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ (۸) ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَ مَنْ نَشَاءُ وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (۹) لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰) وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْماً آخَرِينَ (۱۱) فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَانِ إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ (۱۲) لَا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ (۱۳) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۱۴)

یکی از راه های فعال کردن ذکر مقایسه کردن است مقایسه زندگی خودمان با کسانی که هلاکت شده اند. مقایسه سبک زندگی مان با سبک زندگی افرادی که یک زمانی از دنیا استفاده کردند و دیگر نیستند.

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ (۱۵)

ممکن است یک دفعه عذاب از شون برگشته شود، دوباره و سه باره و ... گفتند که چه شد عذاب نیامد، تا اینکه یک روز بساطشان بهم ریخت. یکی از راه‌های فعال شدن ذکر رفع موانع است، یکی دیگر مقایسه زندگی است.

آیات ۱۶ تا ۱۹: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۱۶) لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۷) بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (۱۸) وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ (۱۹)

یکی از راه‌های فعال شدن ذکر و دور شدن از غفلت توجه به حکمت پدیده‌ها و دقت در آنها است و حتی دقت در زندگی خود که هیچ اتفاقی در زندگی همین جور نیست و حتما پیامی دارد و همین که انسان شروع به پیام گرفتن می‌کند و همین که بداند هر چیزی حکمت دارد اهل ذکر می‌شود و بالعکس این باعث سمت پیدا کردن به لهو و لعب می‌شود. وقتی فرد اهل ذکر شد، کارهایش با مقصد و انگیزه مشخص انجام می‌شود و از باطل دوری می‌کند و به سمت حق پیش می‌رود.

باطل یعنی کسی که معنای درستی در کارش نیست.

انجام کار بر اساس حق یعنی بر مبنای درستی کار انجام می‌دهد.

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (۱۸)

انسان همین که دو روزش مساوی باشد اضافه علم و معنویت و اخلاق نداشته باشد یعنی در مسیر باطل است و خاصیت باطل پوچ است. اگر انسان یک ماه رمضان گذشت و ارتباطش با خدا قوی نشد و از گناه دور نشد یعنی عملش وزن ندارد و باید عملش ارتقا پیدا کند تا بتوان گفت او حق است.

آیات ۱۹ تا ۲۰: وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ (۱۹) يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (۲۰)

یکی از راه‌های فعال شدن ذکر این است که انسان اطراف خودش، زمین موجودات و اطراف خودش را باشعور بداند و همین که باشعور بداند ذاکر می‌شود. اما اگر همچین حسی نداشته باشد انفعالی برخورد می‌کند

با شعور دانستن یعنی وقتی نماز می‌خوانید احساس می‌کنید که زمین نماز شما را گواه است در این صورت احساس مضاعفی در نماز دارید. مثلاً اگر نماز نافله‌ای را در مسیر بخوانید تمام آن مسیر گواه شما می‌شود. شاهد گرفتن فضا برای عبودیت مثلاً نماز نافله خواندن در هواپیما.

اگر انسان احساس کند جایی که رفته همه شعور دارند خودش هم با شعور می‌شود. طبع انسان این است که سعی می‌کند خودش را هم‌رنگ کند.

آیات ۲۱ تا ۲۲: **أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ (۲۱) لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲)**

یکی از موضوعات مهم در فعال کردن ذکر، یکپارچه دیدن قوانین خلقت است. شعور داشتن زمین و آسمان، پر بودن زمین و آسمان از ملائک و ذاکر بودن آنها، احساس کردن آنها و کمک گرفتن از آنها.

ذکر وقتی در جایی قرار بگیرد بار زندگی انسان را کم می‌کند مثل تسیحات حضرت زهرا سلام الله علیها.

اگر در این عالم ملائک هستند پس ما می‌توانیم احضارشان کنیم و به خدمت بگیریم به وسیله ذکر. اگر کسی در منزلش قرآن بخواند ملائک را احضار می‌کند و به طور طبیعی خیلی اتفاقات نمی‌افتد، خیلی از مشکلات، زحمت‌ها و سختی‌ها در این خانه‌ها شکل نمی‌گیرد.

بحث یکپارچه بودن قوانین در این آیات مطرح بود که یعنی اینها در تضاد باهم نیستند و همدیگر را خنثی نمی‌کنند بلکه هم راستا هستند. اصل در هستی یکنواخت بودن و رفتن به جلو است. چون عالم یکپارچه است می‌توان از یک قانونی به قانون دیگر پناه برد.

توجه به یکپارچگی قوانین منجر می‌شود که انسان از یک قانون به یک قانون دیگر پناه ببرد.

خیلی وقتها که ما گیر می‌افتیم و این گیر افتادن را به خدا نسبت می‌دهیم به این خاطر است که یاد نگرفتیم از یک قانون به یک قانون دیگر پناه ببریم. این مطلب این ضرورت را ایجاد می‌کند که انسان علم پیدا کند و آشنا شدن با قوانین خدا و خواندن حکمت‌های نهج البلاغه که کم کم ۲۰ الی ۳۰ قانون میان بر دارد. اینها را اهل بیت برای ما گفتند.

بعضی آدم‌ها که مسن می‌شوند دستشان شفا می‌شود. این آدم با افزایش سن، قوای ظاهری‌اش را از دست داده و اما قوای معنوی‌اش افزایش پیدا کرده است.

استفاده کردن از قوای بدن به صورت طولی: برکت

چشم مادی دارد و چشم معنوی هم دارد، پشت خیلی چیزها را می‌بیند.

پناه بردن از قانون‌ها به قانون‌ها

انتقال از یک قانون به قانون دیگر

۱۰ سال عمرت را هدر دادی، غصه خوردن که فایده نداشته برگرد ببین چه قانونی این ده سال را احیا می‌کند. این قانون هست. مثلاً اهل بیت عبارتی را گفتند هر که بخواند گذشته‌اش جبران می‌شود. خوب بخوان. آدم دنبال کند می‌تواند از قانونی به قانون دیگر انتقال پیدا کند. دلیلش این است که شما یک خدا بیشتر ندارید. در هر حالت متوکل هستید چه به این قانون اتکا بکنید یا نکنید پس چه بهتر که به قانون بالاتر اتکا کنید. آیه ۲۲: چرایی جبران اشتباه‌ها لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا هماهنگی قوانین است.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۴)

وقتی آدم موحد شد می‌تواند از یک قانون که برای خداست به قانون دیگری پناه ببرد. اما اگر آله‌های متعدد داشت مثلاً ربا گرفت، این در قانون خدا نیست. قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ. ربا مثل دومینو می‌ماند طرف همه چیزش را به سرعت از دست می‌دهد.

اگر نتوانست ازدواج کند اگر عفت داشته باشد منافع را بهش می‌دهند.

اگر خارج شد در نتیجه آلهه غیر خدا اتخاذ کرده و در نتیجه عملش محکوم به فساد است چون در میدان دیگری غیر خدا می‌رود.

اگر در قانون خدا رفتی اگر تالب پرتگاه بروی هم در پرتگاه نمی‌افتی.

آیه ۲۴ و ۲۵: أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۴) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵)

از نکته‌هایی که در بحث ذکر مهم است، ذکر عمق‌هایش متفاوت است. غفلت و ذکر سطح دارد. پیامبر خدا می‌تواند بگوید لا اله الا الله من هم می‌توانم بگویم اما عمقش فرق می‌کند. اذکاری که به زبانمان جاری می‌کنیم باید پیوسته عمقش زیاد باشد چون شما با خدای بی‌نهایت در ارتباط هستید. فهم شما از بی‌نهایت باید میل پیدا کند به بی‌نهایت.

عمق ذکر را می‌شود روز به روز زیاد کرد. توصیه بنده برای عمیق‌کردن ذکر خواندن دعاهاست نه به نیت خواندن دعاها. نه به این شکل که وسطش روضه می‌خوانند و شرح می‌زنند. خود دعا شرح دارد. دعای کامل شرح نمی‌خواهد، خودش شرح دارد نمی‌خواهد به امیرالمومنین چیزی یاد بدهید این زشت است. هرچه لازم بوده امیرالمومنین گفته است.

دعا برای این است که بخوانی ببینی چه می‌گوید نه این که گریه کنی. دعا توان این را دارد که دید انسان را وسعت دهد.

عناصر و ارکان هستی را امیرالمومنین در دعای کامل آورده است. اما اگر این را جور دیگری خواندی یا حاشیه زدی یا ذکر مصیبت خواندی از غرض دعا دور شدی و منجر می‌شود دعا را از دست بدهید و عمق اثر ذاکر بودن آن را از دست بدهید.

ما مثل اطفال دبستانیم و می‌خواهیم دعا بخوانیم در مرحله اول باید دعا را مطالعه بکنیم. بد است که یک دور صحیفه سجادیه و صحیفه علویه را مطالعه نکرده باشد این منجر می‌شود که لا اله الا الله ما میل کند به گفتن امیرالمومنین و حضرت زهرا علیهما السلام.

توصیه می‌کنم دعای حریق صحیفه فاطمیه را حتما بخوانید که یک سری خاصیت‌هایی در عالم دارد یکی این است که نه در آتش دنیا و نه آخرت می‌سوزد، نه خانه‌اش می‌سوزد نه بچه‌اش. دعای ضد حریق است. باید مطالعه کرد و دید حضرت زهرا هستی را چگونه می‌دیده است. حصرهای عقلی که در آن دعا هست را بزرگ‌ترین فیلسوف نمی‌تواند آن را ایجاد کند یا مطالب علمی که در آن دعا گفته شده از حد ذهن و فکر و علم ما فراتر است مثلاً حضرت یک چیزی را در دعا مطرح می‌کنند به عنوان فوق‌الرضا مثلاً شما بالاتر از رضا چه می‌توانید داشته باشید.

آدم باید یک دور دعاها را بخواند تا بتواند دعایی را که با روحیه اش سازگار است را پیدا کند. کلا دعا در وهله اول مخاطب خاص دارد که این با یک مطالعه بدست می آید و ذائقه خود را با یک دعا میچ کند و در هر دوره ای با یک دعایی میچ شود.

ماهیت دعا ذکر است و ذکر باید در شاکله و ذائقه فرد بنشیند. به هر حال همه دعاها شما را به وحدانیت خدا دلالت می دهد منتها انسان باید مسیر متناسب با ذائقه خود را پیدا کند.

دعا شدیداً ذائقه ای است و یک مرتبه درون افراد را جذب می کند. آنقدر وضعیت دعا و کشش ذائقه آن قوی است که واهمه این است که افراد از قرآن جدا شوند یعنی به خاطر این بایستی حتماً با یک مراقبتی همراه باشد که فرد وقتی سراغ دعا می رود از قرآن جدا نشود، زیرا دعا هم از نظر وزن و آهنگ و چینش متن فوق العاده هستند.

شب عید فطر نماز هزار بار سوره توحید وارد است اما هر کس با توجه به ذائقه اش بخواند مثلاً اگر ذائقه اش ده تا هست همان را بخواند اشکال ندارد. شما نیت می کنی نماز هزار قل هو الله را ولی می خوانی به تعدادی که کشش داری و اگر کسی گفت چرا؟ می گویی امیرالمومنین گفته است که اگر در نوافل ضرر می رساند کوتاهش کنید و فرائض بپردازید.

در مورد نوافل حتماً باید به ذائقه ها توجه کرد. خارج از ذائقه نباید رفت اما می شود آدم نیت کند. من نماز ۱۰۰۰ قل هو الله را به اندازه کشش بخوانم خدا هم برآیم کامل حساب کند.

امیرالمومنین در نماز هزار قل هو الله می خواند یا مصطفی محمد، ای کسی که محمد را اصطفی کردی... یا ذالمن و الجود... واقعا این چه مرتبه از توحید است که امام علی علیه السلام دارند..

برای سلامتی خودتان، خانواده‌تان و خویان عالم و مقربین صلواتی عنایت فرمائید.

برای این که ان‌شاءالله در جلسه ملائکه، اهل بیت علیهم السلام و مقربین را دعوت کنیم و از نورانیت حضور اهل بیت علیهم السلام و ملائکه حض و بهره کافی را داشته باشیم صلوات دیگری عنایت فرمائید.

بحث آیات ابتدایی این سوره در مورد ذکر بود و مطالبی مطرح شد.

یکی از نکات مهم در آیات ابتدایی این سوره در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و پیامبر صلی الله علیه و آله حکایت رسی که قبل از خودشان آمده‌اند را ذکر می‌کند؛ علت بیان جریان مبعوث شدن رسل قبل این است که این قانون همیشه جاری است و درست است که پیامبری برای ما نیامده اما می‌تواند فعل ما فعل همان کسانی باشد که در مقابل رسل ایستادگی می‌کردند!

این آیات در مقام فعل انسان است یعنی لازم نیست یک پیامبری بیاید و جلوی شماست. مقام فعل این است که اگر در آن شرایط با آن نظام، شما حضور داشتین و آن اتفاق برایتان می‌افتاد، با انبیاء مقابله می‌کردید؛ طرف دیگر این است که الان شعار می‌دهیم که ما اهل کوفه نیستیم اما نشانه این اهلیت نبودن را این آیات بیان می‌کند و هر کس این صفات را نداشته باشد لاجرم مقابل انبیاء نیست.

لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ أَ فَتَأْتُونَ السَّحْرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۳)

انسان ممکن است در ملکوت اعلی که صفحات نامه اعمال را ورق می‌زند آیه ۳ خود نمای کند.

بحث در مورد مقام فعل :

مقام فعل: انسان ممکن است کارهایی را انجام نداده باشد و در عملش بروز نداده باشد اما در لایه‌های درونی اش آن صفت وجود داشته باشد اما موقعی که آن حادثه اتفاق بیفتد نوعا رفتار مشابهی با آن فرد انجام می‌دهد.

مقام فعل : منطقه‌ای که در درون فرد است اما هنوز به واسطه حوادث بروز پیدا نکرده‌است.

خداوند به مقام فعل انسان‌ها، هم پاداش می‌دهد و هم توبیخ می‌کند.

اگر مقام فعل وجود نداشته باشد این آیات خیلی بروز ندارند.

ما نوعاً اعمالمان را محاسبه می‌کنیم ولی فعل‌هایمان را حساب نمی‌کنیم؛ مثلاً می‌گوییم ما دیگر غیبت نمی‌کنیم اما شرایطش فراهم می‌شود و غیبت می‌کنیم زیرا از عملش اظهار براءت کرده‌ایم نه از فعلش، یعنی فعال شده در غیبت مثل این که ضامن را کشیده‌ای آماده شلیک است.

ایمان علمی است که به فعلیت رسیده‌است و پذیرش علم را ایمان می‌گویند که ابتدای فعل ایمان است.

مقام فعلی مقامی است که قبل از عمل است.

میزان رغبت به یک کاری درجه فعل را تعیین می‌کند.

مقام توانایی را مقام فعل می‌گویند لذا توان را فعل می‌نامیم.

صفت تقوا در انسان صفت فعل انسان است. بالاترین صفت از نظر صفات فعلی است زیرا مدیریت فعل‌ها را انجام می‌دهد.

انسان باید در فعل خود طیب بشود نه این که خبیث بشود.

انسان برای دوری از آسیب‌ها باید مضرات آسیب‌ها را بداند. ما باید در مقام فعل براءت از بدی داشته باشیم.

یکی از راه‌های اصلاح فعل قرار گرفتن در معرض اعمال شایسته و دوری گزیدن از اعمال ناشایست است.

گاهی لحن بد داشتن، فعل یک آدم است حتی قیافه‌اش می‌شود، نباید به اینجا کشیده شود و این در صورتی اتفاق می‌افتد که تکرار عمل صورت گیرد.

هر فعلی درجه عمل را مشخص می‌کند.

سه مولفه اصلی فعل که از لحاظ جنس با هم متفاوت هستند عبارت است از :

- بخشی که انسان را از علم به اراده نزدیک می کند.
- بخشی هم که انسان را از اراده به عمل نزدیک می کند.
- و بخش دیگر که مسیر راه را تداوم می بخشد، باعث استمرار در مسیر می شود؛ صبر.

اگر صبر را برداری هیچ فعلی در انسان تحقق پیدا نمی کند. مثلاً استمرار گناه را از یک فرد بگیری کارش به عفل خواهد انجامید.

هرچه که علم انسان تقویت پیدا کند و تفصیلی تر شود از گناه دورتر می شود و به سمت اراده نزدیک می گردد.

یکی از مهمترین راهکارهای فعال شدن فعل در موارد مثبت، علم است و یکی از مهم ترین آسیب ها برای انسان جهل و علم اجمالی است.

خیلی از اوقات علم اجمالی منجر به یاس و توهم می شود.

ما نسبت به هر موضوعی که در زندگی به عنوان خوبی می شناسیم باید نسبت به آن علم تفصیلی پیدا کنیم.

لذا انسان برای پیدا کردن قدرت باید علم بدست آورد زیرا قدرت محصول علم است.

فعل در حوزه اعمال اختیاری است.

و انسان را با فعل و عملش می سنجند.

یک نکته که در کتاب های حضرت امام رحمه الله مرتب تکرار شده است این است که : لطفاً مقام کرامت اولیاء الهی را اگر نمی فهمید انکار نکنید علتش این است که انسان وقتی در مقام فعل چیزی را درک نمی کند انکارش می کند.

نوعاً آدم وقتی خودش اهل ذکر نیست، کارهای اهل ذکر برایش عجیب می شود.

ذکر برای خودش یک مناسک و مراسمی دارد لکن ممکن است یک نفر ذاکر از نظر شما رفتارش غیرعادی باشد.

ما نباید یک کاری بکنیم که از ترس همه ذکرهایمان بهم بخورد.

به طور طبیعی اهل ذکر بودن انسان را دارای سر می کند.

آن چیزی که در مقام فعل اهمیت دارد دوری از اسراف است. دوری از اسراف، صفت فعل انسان است. اسراف یعنی انسان قوای طبیعی‌اش را در خارج از موضوع مربوط به آن صرف کند.

اولین فعلی که انسان را به هم می‌ریزد تحقق اسراف در خود است. یعنی این که مثلا گوش باید تا یک حدی بشنود نه کمتر و نه بیشتر، چشم باید تا یک حدی ببیند و ولی این اتفاق نمی‌افتد، قوای تکوینی.

قوای تکوینی حد دارند و در حدشان باید به تعادل برسند. خارج شدن از حد اعتدال، اسراف است و منجر می‌شود انسان بهم بریزد.

اگر کسی کار خوب را می‌داند و نمی‌کند دلیلش خارج شدن از حد اعتدال است. خارج شدن از حد اعتدال اولین صدمه‌اش ضعیف شدن اراده خود فرد است.

پر خوری = قصی القلب شدن یعنی انعکاس ذکر را ندارد.

تقویت اراده با دوری از اسراف اتفاق می‌افتد.

حد ما از اراده هایمان دورتر است.

اسراف در حوزه قوای تکوینی اتفاق می‌افتد یعنی چیزهایی که در توان شما قرار داده‌اند: تعادل در تخیل، یادگیری.

یکی از کارهایی که رسانه‌ها انجام می‌دهند برهم زدن تعادل اراده‌هاست تا جنس‌شان فروش برود.

آداب اسلامی حتما حد دارد، حتما علم و مکانیزم دارد.

در روایات آمده است که اسراف با کنترل بعضی از شهوات، کنترل می‌گردد:

- کنترل شهوت غریزی، که اعتدالش باعث انواع عفت می‌شود لذا این انسان عقیفه می‌شود، این انسان‌ها یک دسته‌ای از افعالشان را مدیریت می‌کنند.

- شهوت بطن، حساس بودن به غذا خوردن. اگر کسی غذایش را کنترل نکند و از مواد غذایی مضر استفاده کند از اعتدال خارج می‌شود یعنی شما ضرورتا باید یک دستور غذایی خاص طبی داشته باشید. اعتدال در تغذیه و طعام.

- شهوت در کلام، زیاد یا کم حرف زدن. اگر کسی در کلام نتواند خود را کنترل کند اهل ذکر نمی‌شود. اعتدال در کلام به طور قطعی منجر به تقویت تفکر و ذکر است.

اعتدال در این سه شهوت موجب دوری از اسراف و هلاکت می‌گردد.

شهوت، صفت فعل است و به معنای خواستن کپک زده و خواستن معیوب است.

انسان می‌تواند و فعلیتش را دارد که در مواجهه با بلیه آن را تبدیل به حسن کند.

مومن باید بداند هیچ چیزی در این عالم به ضرر او نیست.

انسان می‌تواند و فعلیتش را دارد که در مواجهه با هر بلیه و موقعیت منفی، آن را تبدیل به یک رویش بکند.

خواندن حکمت‌های نهج البلاغه باعث بدست آوردن خیلی از مهارت‌ها می‌شود.

علم هیچ گاه تمام شدنی نیست و همه موجوداتی که اطراف ما هستند بهانه‌ای برای نزول رحمت الهی هستند ولو این که به ظاهر تلخ و ناگوار باشند؛ ما باید دعا کنیم که سیستم‌مان راه بیفتد؛ فعلیت‌مان که خلیفه‌اللهی باشد به این درک می‌رسیم که از همه چیز می‌توان برای رشد استفاده کرد.

هر شخصی که در معرض ابتلاعات قرار می‌گیرد آن را غنیمت بشمرد و از آن استفاده کند تا ان شاءالله فرجش برسد، این بدان معنا نیست که شما دعا نکنید که این مشکل حل نشود! منتها تا مادامی که امکانش وجود دارد از آن موقعیت استفاده کنید فلذا این گونه است که تا انسان شروع کرد به استفاده کردن **سریع برچیده می‌شود** اصلا قاعده خلقت این است تا مادامی هم که استفاده نکنید این است. به طور کلی دوره‌های ابتلاء در زندگی خیلی نیست خدا تا زمانی این ابتلا را ادامه می‌دهد که صفات انسان تقویت شود و بعدا که به آن طرف رفتید، می‌بینید خیلی از چیزهایی که از آن می‌رنجیدید کلاس درس شما بوده است. کلاس درس‌ها محل ابتلاعتان بوده و محل ابتلاعتان همان کلاس درس بوده است.

در روایت آمده ایمان چند مرتبه دارد از جمله قلبی و زبانی.

هر علمی و هر فعلی حساب دارد و انسان نسبت به حساب داشتن آن در غفلت است فلذا بزرگترین غفلت انسان این است که فاصله اش را با حساب عملش زیاد می بیند.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۱۶) لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ آتَاخِدُنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۷) بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (۱۸)

عده‌ای در دنیا هستند که معتقد هستند زمین و آسمان غیر یک اله دارد به همین دلیل هم هست که الله خدای واحد را نمی پرستند.

اعتقاد به الوهیت و اله در همه وجود دارد و اگر افرادی خدا را نمی پرستند حتما اعتقاد به اله دیگری دارند به این دلیل که انسان مخلوق است و به هر حال باید خالقی داشته باشد.

اولین چیزی که انسان را آسیب زده می کند، اعتقاد به توحید است که در هر سوره‌ای این موضوع به نوع خاصی مطرح می شود و اگر کسی مشککش در این مسئله حل شود تمام مشکلاتش حل می گردد.

در آیه ۱۸ خیلی سخنان باطلی در مورد خدا گفته می شود و او را بی جا توصیف می کنند، لذا خداوند مهر باطل بر آنها زد و آنها از بین رفتند، این باطل همان اعتقادات و مواردی است که در مورد خدا اعتقاد دارد مثلا این که انسان در خلوتش یک گناهی را انجام می دهد ولی در آشکار آن گناه را نمی کند، و این یعنی خدا یک جا هست و یک جای دیگر نیست. این که انسان آشکار و پنهانش نسبت به یک عمل متفاوت است یعنی خدای او متفاوت است.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ (۱۹)

بعضی از حرف‌هایی که ما می‌زنیم و کارهایی که انجام می‌دهیم معنی دارد مثلاً این که غذا را با نمک شروع می‌کنید یعنی به روایات اهل بیت علیهم السلام عمل می‌کنید.

هرکاری که انسان می‌کند یک معنی بخصوصی دارد مثلاً آدمی که پرهیز غذایی ندارد یعنی سلامتی‌اش برایش اهمیتی ندارد.

یکی از مشکلات این است که بعضی اعتقاد دارند که شرّ خودش یک فعلیت دارد یعنی استقلال دارد. اگر کسی فکر کرد که شرّ یک ضرری می‌رساند و برایش استقلال قائل بود، برای شرّ یک الوهیتی قائل شده‌است در صورتی که شرّ نبود یک خیر است لیکن چون خیری نیست شرّ ضرر می‌رساند.

خیلی از اعتقاداتی که در روزمره با آن‌ها سروکار داریم پرده از یک اعتقاد دیگری برمی‌دارند لذا ما باید ببینیم چه کار و گفته‌ای از ما چی می‌شود! آدم باید یک مدتی کارها و حرف‌های خودش را ترجمه کند تا پی ببرد که به چه اعتقاد دارد.

برخی اعمال هنگامی که ترجمه شوند خیلی معنی زشتی دارند مثل قهر کردن با همسر که یعنی من از نعمت شوهر داشتن منزجر هستم.

در این عالم هر چیزی یک ترجمه‌ای دارد.

أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ (۲۱)

این آیه خیلی مهم است و معنی بل دارد، بلکه این جوری فکر می‌کنید.

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲)

این آیات، آیات عجیبی هستند، ذکر اهل بیت علیهم السلام بوده است، فلسفه لا اله الا الله است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵)

خدا هیچ ابایی ندارد که بگوید در طول تاریخ انبیائی که آمدند و دستاوردهایی که به آنها اعطا شد در قالب یک کلمه است. و همه قرآن و وحی و فهم دین یعنی لا اله الا الله. اگر انسانی به این کلمه توجه داشت، حتما عبد خدا می شود و اگر کسی تا به حال عبد خدا نشده است یعنی لا اله الا الله نگفته است.

اله به مجموعه اثر، موثر، فعل، دلیل و فاعل گفته می شود، اله هر چیزی که بتوانید برایش شأن قائل شوید است.

خدا می خواهد که انسان از طریق تفکر و تعقل و استمرار عبودیت بفهمد که غیر خدا هیچ کس و هیچ چیز نیست بنابراین اگر ضرری هم متوجه اش شد بخشی از آن منفعت است.

اگر انسان از هر موقعیت در جهت نفع و کمالش استفاده نکرد یعنی لا اله الا الله نگفته است؛ لیکن الوهیت های دیگری را دخیل دانسته است.

بهم ریخته گی آدم ها به این خاطر است که نگاهشان به خدای رحمان و رحیم نیست بکله به خدایی است که غضب است در صورتی که رحمت به غضب سبقت دارد. بروز رحمانیت، غضب است.

صفات خدا ثبوتی هستند در تقابل سلبی.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ (۲۶)

بزرگ ترین وصف اهل بیت عليهم السلام "عباد مكرم" است که به هر حال مخلوق هستند و خدا، خداست. خدا باید همیشه با مخلوقین فاصله داشته باشد لذا مواظب باشید فاصله خدا را با هیچ مخلوقی کم یا حذف نکنید.

هر چقدر شأن اهل بیت عليهم السلام برای ما پررنگ شد باید لا اله الا الله نیز برای ما پررنگ شود.

وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِّنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْرٌ بِهِ جَعَلْنَا لِكُلِّ الظَّالِمِينَ (۲۹)

هر کسی که بگوید من می گویم یعنی می گوید اَنّی اله. هست و نیست یک چیز را به خود نسبت داده است.

اولین الوهیت از خانه شروع می شود، بین همسران و پدر و مادر به فرزندان: "چون من می گم"، "چون من می -
خوام".

شما نماینده خدا در بیت هستید، هر چه خداوند گفته است شما نماینده او هستید و این یعنی ما واسطه حرف خداییم
برای بچه ها. اله بودن کیفیت ندارد، عبد بودن کیفیت دارد. عبد باید عبودیتش را بکند.

هیچ چیزی در این عالم لذت بخش تر و رضایت بخش تر از عبودیت صرف برای خدا نیست زیرا انسان وقتی
عبودیت صرف پیدا می کند برای خدا خودش را گران می فروشد و با کسی معامله می کند که کلید عالم در دست
اوست.

أُولَئِكَ يَرْءَا الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰)

در این آیه شریفه خدا خودش را معرفی می کند.

خدا اینجا قدرت نمایی های ویژه اش را مطرح می نماید.

خیلی عجیب است که خدا از یک ماده (آب) "کل شی" را "حی" قرار داده است.

این که بچه ها آب را دوست دارند فطری است. توجه به آسمان و آب، ایمان می آورد.

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ (۳۲)

آسمان را که می بینی باید فکر کنی این یک سقفی است که اگر نمی بود از خیلی آسیب ها در امان نبودیم.

ان شاء الله خدا به ما توفیق دهد نسبت‌های خوب به خدا بدهیم و اعمال خودمان و دیگران، دلالتی بر توحید ناب باشد و هر عملی از ما پرده از یک خدای واحد بردارد. اولین چیزی که باید در زندگی مراعات کنیم این است که کارهای مان شاعبه شرک نداشته باشد. برای محقق شدن این موضوع مهم صلواتی عنایت فرمائید.

برای این که جلسه مان نورانی به نور اهل بیت علیهم السلام شود صلواتی عنایت فرمائید.

دو مطلب ویژه در بین بحث‌ها خیلی تاکید شد: اول مقام ذکر در انسان و دوم مقام فعل در قرآن.

ذکر عاملی است که انسان را از غفلت خارج می‌کند و فعل حالتی را در انسان تثبیت می‌نماید.

خَلِقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷)

آیه ۳۷: سه صفت ضعف، عجله و نوعی از حرص، از صفاتی است که جبلی هستند و در فعلیت ابتدایی انسان هم بوده که در تعبیرات با خلق آمده است لذا این سه خصلت از این جهت اهمیت پیدا می‌کند زیرا منشا خیر و برکات زیادی می‌باشند.

صفت ضعف، منشا این است که فرد استغنی نگیرد، خدا را بشناسد و این منشاء نیاز و عبودیتش است.

هلوع بودن و عجله، منشاء حرکت است. هلوع قوای عاطفی و عجله قوای سرعتی را درست می‌کند فلذا باعث حرکت می‌شوند.

عجله جزء خلق انسان و فعل انسان است و اگر درست نشود از یک طرف ایجاد کند و از طرف دیگر ایجاد سرعت می‌کند.

منشاء همه اختلالات انسان این سه ریشه ضعف و عجله و هلوع است.

به طور کلی تمام اختلالاتی که در حوزه انسان وجود دارد یک پای عمده آن بحث عجله است. عجله یعب اختلالات به این خاطر است که انسان ضربتی عمل می‌کند لکن قبل از انجام عمل فکر نمی‌کند و تحلیلی ندارد.

عجله یعنی نپخته عمل کردن!

آیه ۳۷: به واسطه تربیت نشدنش، به واسطه عجله انقدر اختلال در زندگی ایجاد می‌شود که برای شقاوت و بدبخت شدن خودش هم عجله می‌کند.

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَن ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۳۹)

آیه ۳۹: تفسیر سیستم عجله؛

کو اینجا به معنی تمنا است، ای کاش بدونند! اگر می‌دانستند، اگر می‌فهمیدند.

آیه ۳۹: درمان عجله است. یعنی وقتی کسی تصمیم خطرناکی می‌گیرد تصویرهای بعدی را جلوی چشمش بیارید و از روی دلسوزی حوادث بعد از آن را به او بگوئید فلذا این کو برای این است.

ای کسانی که منتظر عذاب هستید بدانید که عذاب خوشمزه نیست.

خَلِقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَن ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۳۹) بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَبْطِئُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۴۰)

آیه ۳۷ تا ۴۰ بحث عجله را مطرح می‌کند که خیلی چیز خطرناکی است زیرا آدم را به ته خط می‌رساند لکن مواظب باشید که خدا انذار داده‌است.

یکی از درمان‌های عجله این است که می‌گویند اگر حلیم نیستی فتحلم. همین مقدار که آدم بتواند فیلم یک آدم بردبار را بازی کند خیلی از مشکلاتش حل می‌شود.

عذاب در قرآن یعنی تصمیم‌گیری با عجله.

فرآیند تصمیم‌گیری، درست متصل شدن به خدا و مشاهده خود در حضور خداست، در حقیقت گرفتن حکم از خداوند است.

برای به بلوغ رسیدن یک تصمیم نیاز به تفکر و تعقل داریم و عجله یعنی خالی شدن از تفکر و تعقل و هر عجله‌ای قطعاً منجر به عذاب می‌شود.

عجله یعنی این که نماز بخوانید قبل از این که اذان بشود. کندی یعنی نماز را بعد از وقت بخوانید. عجله کننده وقتی نمازش را قبل وقت می‌خواند، انتظار پاداش و قبولی نمازش را هم دارد اما آدم کند ممکن است قضای نمازش را بخواند لکن در بعضی مواقع کندی بهتر از عجله است.

ما باید نگاه کنیم ببینیم کجای زندگی عجله می‌کنیم. در پاسخ دهی به دیگران نوعاً عجله می‌کنیم؛ در قضاوت کردن نسبت به دیگران عجله می‌کنیم. در نظر آدم‌های عجول افراد خیلی کمی هستند که پیش چشم‌شان بزرگ باشند زیرا نمی‌توانند در مورد دیگران قضاوت درست بکنند.

یکی از موارد عجله زمانی است که فرد دچار ابتلائی می‌شود؛ فقر، نداری و خیلی وقت‌ها به خاطر عجله کار عجیب غریب می‌کند. هر جایی که دیدی انسانی کار عجیب غریب کرد بدانید عجله کرده‌است.

دعای کرب: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ - وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (ابن طاووس، علی بن موسی، مهج الدعوات و منهج العبادات - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۱ ق)

این دعائیست که اگر یک موقعی گیر کردید خیلی خوب است، هر گیری که کردید. یک کار دیگر وضو گرفتن و دو رکعت نماز خواندن است و از خداوند بخواهید که اگر کار خوبی نیست جاری نشود.

قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمٰنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُوْنَ (۴۲)

آیه ۴۲: حداقل کاری که یک بنده می‌تواند بکند این است که ببیند کاری را که می‌خواهد انجام دهد را می‌تواند به خدا تقدیم کند؟

در هر صورتی آدم باید حضور خدا را در آن زندگی اش حس کند و همین که بداند در محضر خداست خیلی از حرف‌ها و کارها را در محضر ربوبی انجام نمی‌دهد زیرا یک سری رفتارها خلاف ادب ربوبی است.

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصَّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ (۴۵)

آیه ۴۵: این آیات این گونه است که می‌گوید انسان رفتارش برای شنیدن و نشنیدن ارادی است و این خیلی جالب است که انسان مگر می‌تواند ارادی کر باشد؟ برای مشمول این آیه نشدن باید شنید تا انذار روی آدم اثر بگذارد و مانع نشنیدن را باید برداشت تا بتواند بشنود.

وَأَيْنَ مَسْتَهْمِفَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۴۶)

آیه ۴۶: برخی صحنه‌ها را خدا برمی‌دارد تا ارادی بودن آن را به ما نشان دهد.

این آیه مشت افراد بالا را باز می‌کند زیرا آدمی که کر است عذاب را هم نمی‌فهمد اما این می‌فهمد و مضاعف بر این خودش به ظلم خودش هم اعتراف می‌کند یعنی طبق آیه ۴۶ هیچ آدم کوری نیست که وقتی عذاب را ببیند اعتراف به ظالم بودن خود نکند.

وَتَضَحُّ الْمَوَازِينُ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ (۴۷)

آیه ۴۷: خدا هم به کر گفت و هم به وکیل مدافع کرهای عالم

جنس خدا از رحمت و مهربانیت و نور است و هر عملی غیر رحمانیت و مهربانیت و غیر نور در شأن او نیست.

آدم همیشه باید بداند خدا هست و در محضر خداست پس باید کاری را انجام بدهد که در شأن ربوبیت خداست لذا آدمی که به این وسیله رام شود اسمش عبد است.

برای این که خدا به همه ما توفیق پارسایی عنایت کند، صلوات عنایت فرماید.

خداوند در قرآن کرامت را با صفت تقوا و مراقبت قرین کرده است، برای این که روزبه روز تقوای ما بیشتر شود، روزبه روز خدا را حاضر و ناظر بینیم صلوات

قُتِرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ (۱) مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (۲) لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصُرُونَ (۳) قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۴) بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ (۵)

سوره مبارکه انبیاء علیهم السلام راجع به نزدیک بودن حساب صحبت کرد و این که در عین حال که حساب نزدیک می شود انسان از غفلتش دست بر نمی دارد. مرتب در مسیر ذکر خدا قرار می گیرد اما به خاطر لعبی که دارد و لهوی که در قلبش است از ذکر اعراض می کند به همین جهت به خاطر سنخیتی که با ذکر پیدا نمی کند با انبیاء و اولیاء علیهم السلام بیگانه می گردد فلذا با آنها ارتباط برقرار نمی کند.

مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ (۶)

اتفاقاتی که در اطراف انسان می افتد خیلی عبرت آموز است و کافی است انسان یک نگاهی به اطراف خودش بکند و ببیند که هیچ کسی در این دنیا قوام و دوام نداشته است.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (٧) وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ (٨)

در بین همه مردمی که رفتند و آمدند و قریه‌هایی که آباد شد، عده‌ای جزء مردان خدا بودند که به آن‌ها اهل ذکر می‌گفتند که در بین مردم زندگی می‌کردند و از دنیا رفتند اما ذکرشان نزد خدا باقی است به خاطر این که با خدا زندگی کردند و غیر خدا چیز دیگری نداشتند.

به حالت‌های قفل شدن فکر به نحوی که انسان را از مسائل و موضوعات خارج نکند سحر می‌گویند.

آیات مربوط به انبیاء علیهم السلام :

مباحثی که مربوط به انبیاء علیهم السلام است خیلی مختصر مطرح شده‌است و خیلی مفصل نیست.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ (٤٨) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (٤٩)

منظور در این آیات کتاب آسمانی است که می‌تواند انسان را به تشخیص حق و باطل برساند و به برکت آن توانایی دیدن خیلی چیزها را پیدا می‌کند. ذکر به معنای حلقه اتصالش با ذات ربوبی است.

کتاب اینجاسه خصوصیت دارد، فرقان، ضیاء و ذکر.

فرقان است یعنی: انسان وقتی کتاب دارد می‌تواند حق و باطل را متمایز کند.

ضیاء است یعنی: نور باعث می‌شود خیلی چیزها را ببینند.

ذکر است یعنی: متصل به پروردگار که شد، ذکر می‌شود فلذا همان کانالی که وقتی متصل شدید به طور طبیعی هر چیزی که جلوه‌هایی از رحمت دارد بر شما جاری می‌شود.

فرقان، ذکر و ضیاء بودن برای همه نیست برای متقین است. یعنی خشیت از رب داشته‌باشد، یک شناختی از رب داشته‌باشد که عظمت خدا را برایش واضح کند و همچنین نگران باشد که عمرش تمام شود و اگر چنین وضعیتی داشت قرآن می‌تواند برایش مفید واقع شود. یعنی نگران دست خالی بودنش در قیامت باشد.

از علم‌های حسی نمی‌توانید خشیت پیدا کنید حتما باید علم به غیب داشته باشید. مثلاً نمی‌توانید بگویید من می‌خواهم خدا را ببینم. خدا جایی نیست که بتوانید ببینید. خدا هست اما جنسش از غیب است، لذا اگر در نظام آموزشی ما، حس‌گرایی مان به سمت ایمان به غیب سوق پیدا نکند به درجه خشیت نائل نمی‌شویم.

علم به غیب داشتن یعنی بدانی که یک سری عواملی در عالم وجود دارد که اگر یک قوه حافظه‌ای نبود آن عوامل هر آن آدم را تهدید می‌کرد.

راه استفاده از وحی و انبیاء علیهم السلام زیاد کردن علم به غیبت و ترس از قیامت را در خود تقویت کند.

وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۰)

۵۰: خدا وقتی ویژگی کتاب حضرت موسی علیه السلام را مطرح می‌کند سه ویژگی بیان می‌نماید اما در قرآن یک ویژگی مطرح می‌کند.

وقتی بحث کتاب‌های آسمانی را مطرح می‌کنیم نوعاً این طوری است که برای بقیه کتب آسمانی خیلی اعتبار قائل نیستیم و به همین دلیل که فکر می‌کنید این‌ها تحریف شده‌اند اعتبار قائل نیستید به انجیل و تورات اصلی هم اعتبار قائل نیستیم اما وقتی خدا در مورد کتب آسمانی خودش حرف می‌زند، گاهی اوقات کفه آن‌ها را سنگین‌تر می‌کند.

وقتی می‌گوئیم تورات و وقتی می‌گوییم قرآن، دو ذهنیت متفاوت داریم اما خدا می‌خواهد عظمت آن‌ها را به ما نشان دهد و بگوید همان‌طور که در مورد قرآن حرف می‌زنید در مورد تورات هم حرف بزنید.

تحریف کتاب آسمانی باعث نشده‌است که خداوند نسبت به وحی که به انبیاء علیهم السلام کرده لحظه‌ای عقب‌نشینی کند. و تورات و انجیل حقیقی مانند قرآن ذکر و فرقان و ضیاء است.

اهل بیت علیهم السلام: بخش اول قرآن (طوال) شبیه تورات است، سوره‌های معین شبیه انجیل است و سور مثنائی شبیه زبور هستند.

قرآن فضای انبیاء علیهم السلام را از فضای امتشان جدا می کند و کسی می تواند ذهنش تطهیر باشد که اهل قرآن خواندن باشد یعنی به وسیله قرآن ذهنش نسبت به حضرت موسی تطهیر باشد و خطاهای بنی اسرائیل را به حضرت موسی علیه السلام نسبت ندهد.

وقتی قرآن می خوانید در یک فضایی قرار می گیرید که الزاما با فضای بیرون یکی نیست.

اگر نوحی نشویم، ابراهیمی نمی شویم و اگر ابراهیمی نشویم، موسوی نمی شویم و اگر موسوی نشویم عیسوی نمی شویم و اگر عیسوی نشویم، محمدی نمی شویم لذا وجود مقدس انبیاء علیهم السلام مراتب وجود انسان هستند.

فهم مقام انبیاء علیهم السلام پیش نیاز تکامل انسان است یعنی اگر کسی در زندگی اش حضرت نوح، آدم، موسی و عیسی نداشته باشد یعنی مقام رفیع پیامبر صلی الله علیه و آله را نمی تواند درک کند.

طبق آیه ۵۰ برای کتاب حضرت موسی علیه السلام در مقایسه با قرآن دو ویژگی بیشتر ذکر می کند.

ما باید انبیاء علیهم السلام را به عنوان مراحل از مراتب رشدمان تعریف کنیم و بدانیم شناخت حضرت موسی و هارون علیهما السلام وظیفه و جزئی از رشد ماست.

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (۵۱) إِذْ قَالَ لِأُيُوبَ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (۵۲)

ظلم زمانی مطرح می شود که کسی در مقابل چیزی استحقاق داشته باشد و به صرف دادن چیزی به کسی و ندادن به دیگری ظلم ایجاد نمی شود.

خدا نظام انسان را نظام اجتماعی و تفکر او را تفکر اجتماعی قرار داده است. نظام را طوری قرار داده که انسانها در یک پیوستگی قرار دارند و بالا بودن یک نفر به معنای بالابودن یک نفر نیست بلکه بالا بودن یک ساختار است. وقتی نظام سیستمی در ذهن باشد هیچ کس تنها نیست و نمی توان کسی را تنها حساب کرد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (۵۱)

انسان به مرحله‌ای از بلوغ رسید که رشد او را پیش انداخت.

اگر خدا کمال را به ابراهیم علیه السلام داد بهره‌ای از کمال را به همه انسان‌ها داد.

پیامبر صلی الله علیه وآله به معراج رفت یعنی انسان به قدرتی رسید که توانست به معراج برود و این بدان معناست که هر پیامبری درجه انسانیت را بالاتر بُرد؛ مثل این که والیبال می‌برد و همه کشور را خوشحال می‌کند.

یکی از راه‌های گریز از لهُو و لعب، ارزش قائل شدن به خود است و یکی از راه‌های ارزش قائل شدن به خود، دیدن افراد با ارزش است. زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام، که در لابه‌لایش می‌خواهد به بشر بها بدهد. برای جنس بشر قیمت گذاری می‌کند.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (۵۲)

پدر به معنی کسی که سرپرستش بوده است نه پدر اصلی.

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ (۵۳) قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۵۴) قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (۵۵) قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذِكْرِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۵۶)

چقدر برای خودش ارزش قائل است که می‌گوید خدای شما چنین ربی است و من هم شهادت می‌دهم.

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (۵۷) فَجَعَلَهُمْ جُدَادًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (۵۸)

تهدید کرد و انجام هم داد اما تدبیر کرد.

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (٦٠)

یعنی گوش به گوش، سینه به سینه بین مردم شهر شایع شد منتها نگفتن یک بچه‌ای است بکله گفتن یک جوان مرد است با این که حضرت ابراهیم علیه السلام کمتر از ۷ سالش بوده‌است. حتی در حرفشان نتوانستند فتی بودن و جوان مرد بودن آن را انکار کنند. می‌دانستند این یک سیستم تدبیر دارد و کارش عاقلانه است.

قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلَىٰ أُعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (٦١)

این‌ها همه از ترس است که برای در آتش انداختن او شاهد گرفتند.

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ (٦٣) فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (٦٤)

حضرت ابراهیم علیه السلام منتظر یک داد‌گاه جمعی بود که این حرف‌ها را بزند.

اگر توانستید این‌طور بگوئید که یادش بخیر وقتی کوچک بودم رفتم بتها را شکستم و یادش بخیر تبر گذاشتم روی بت بزرگ، من را گرفتند و بردند جلو همه اما نترسیدم با شجاعت جلوی همه استدلال کردم بت نباید پرسیده شود خدا باید پرسیده شود. چقدر خوب بود ابراهیم بودن. زندگی ابراهیم یک گوشه‌ای از خاطرات زندگی خودتان شود و این ارزش ابراهیم را پائین آوردن نیست بکله ابراهیم قرآن بخشی از وجود همه است خدا می‌خواهد بگوید آی همه مردم، با همه مردم این‌طوری هستم فقط یکی شجاعت کرد بروز داد و اگر تو عرضه ندشتی الان که می‌توانی ابراهیم وجودت را احضار کنی و تصور کنی! این کار را بکن. این‌طوری می‌شود که انسان ابراهیم‌دار می‌شود و این سرمایه همه است. چون این‌ها فطرت هستند و فطرت مال همه است. فطرت انسان این کار را کرد.

وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام خدا را معرفی می‌کند فطری معرفی می‌کند.

ان‌شالله به برکت سور قرآن و سوره مبارکه انبیاء ابراهیم وجود ما نیز منصفه ظهور برسد و قدرت و شجاعت پیدا کنیم و بخاطر خدا مبارزه کردن برای‌مان سهل و یسیر شود.

می‌لاد با سعادت امام رضا علیه السلام مبارک باشد و ان‌شاءالله ثواب زیارت ثامن الحجج را داشته باشیم. همچنین احساس زیارت پیدا می‌کنیم که انگار در محضر ایشان سوره انبیا علیهم السلام را می‌خوانیم و اگر ثوابی دارد این ثواب را به ارواح مطهر انبیا علیهم السلام و اولیاء خصوصاً حضرت ثامن الحجج، هدیه می‌کنیم. به برکت صلوات

اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ (۱)

وقتی انسان سوره مبارکه انبیا علیهم السلام را می‌خواند، حس لقاء خدا به او دست می‌دهد؛ یعنی باید این سوره مبارکه را طوری بخوانیم که انگار داریم به ملاقات خدا می‌رویم و خیلی به ملاقات او نزدیک هستیم.

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُخَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (۲)

صحبت‌هایی هم که در سوره صورت می‌گیرد مثل این است که نبی الهی از دنیا رفته‌است و الآن درد و دل می‌کند و حرف‌هایش را با خدا می‌زند. سیستمش حالت شهودی دارد که عالم را از بالا می‌بیند. از همان آیه اول هم این موضوع معلوم است: مثل این است که یک نفر روحش پرواز کرده و مهیمن و مسیطر بر همه عالم است لذا از بالا بر همه شاهد است در این صورت آدم‌های مختلف را از وجه ملکوتی و قرب خدا مشاهده می‌کند.

لَا هِيئةَ قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّخَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصِرُونَ (۳) قَالَ رَبِّیْ يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِی السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (۴) بَلْ قَالُوا أَضْغَاتُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآیَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ (۵) مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرِیْبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ (۶) وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِی إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷) وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ (۸) ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (۹) لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِیهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰) وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرِیْبَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ (۱۱) فَلَمَّا أَحْسَبُوا بِأَسْنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ (۱۲) لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِیهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ (۱۳) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۱۴) فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ (۱۵) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۱۶) لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۷) بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فِیْدَمَغْنَةً فَيَذَاقُ هُوَ زَهِقٌ وَكَمْ الْوَيْلُ مِمَّا ظَنُّوا أَنَّهُمْ يَتَّخِذُونَ (۱۸) وَلَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ (۱۹) يُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (۲۰) أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ (۲۱) لَوْ كَانَ فِیهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ (۲۳) أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِیَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِی بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُّعْرِضُونَ (۲۴) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِی إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵) وَقَالُوا اتَّخَذَ

الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ (۲۶) لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸) وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۲۹) أُولَئِكَ يَرَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱) وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۳۳) وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهِيَ الْخَالِدُونَ (۳۴) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَتَبْلُوكُمْ بِالنَّسْرِ وَالْخَيْرِ فَنُنَزِّلُ الْوَيْلَ لِمَنْ يَشَاءُ وَإِنَّا لَتُرْجَعُونَ (۳۵)

یک مثلی را می‌گویم در ذهن داشته باشید و بقیه آیات را با این مثل ببینید: فکر کنید یک سری زندانی هر کدام به خاطر جرمی در یک زندان گرفتار شده‌اند. یکی مواد مخدر، یکی قتل و... هر کدام یک وضعی دارند. منتها وقتی وارد زندان می‌شوید، ظاهراً اینطور است که این افراد در بندهای مختلف هستند و شما آن‌ها را می‌بینید که گرفتارند اما پشت صحنه علت گرفتاری را نمی‌بینید. خب گرفتاری همه آنها به طور مشترک این است که همه در زندان هستند. در حالی که در همین زندان بعضی نسبت به بعضی دیگر، به صورت متفاوت و متنوعی زجر می‌کشند فلذا زجرهایشان یکی نیست لکن زجر به نوع جرمشان وابسته است. البته در زندان‌های دنیایی ممکن است افراد دچار مستی شوند که هرچه اوضاع بدتر شود، بی‌خیال‌تر هم می‌شوند که مسئله‌ای حاشیه‌ای است و فعلاً کار نداریم. اما اگر به عنوان یک مصاحبه‌گر وارد زندان شویم، متوجه می‌شویم که هر کدام در زندگی دنیایی‌شان فاصله‌های خیلی زیادی را طی کرده‌اند، هرچند همه در یک جا گرفتارند. یعنی هر کس در یک گوشه دنیا بوده و مشغول زندگی خودش بوده است.

سوره مبارکه انبیاء علیهم السلام کانه همه مردم را بالاخص همه آن‌ها که دچار غفلت بوده‌اند را در یک جا جمع کرده است. از ابتدای سوره که مطالعه می‌کنید همه افراد در بند را مطالعه می‌کنید. انگار در همان زندان، گروه بندی‌شان می‌کند: بعضی جرم‌شان فلان است یا بهمان و... یعنی در عالم خارج رفتارهای هر کدام از این افراد متفاوت است. این نشان می‌دهد هر باوری که فرد داشته باشد، بروزش در بیرون ممکن است جور دیگری و خیلی متمایز دیده شود. مثلاً اگر کسی اینطور فکر کند که خدا عالم را عبث خلق کرده است، رفتارش نسبت به کسی که فکر می‌کند انبیا علیهم السلام باید از جنس ملک باشند، متفاوت است. اینطور نیست که هر فکری معادل بیرونی آن یک عمل واحد باشد. به طور طبیعی هر باور غلطی، عمل متناسب غلطی دارد.

کسی که سوره انبیا علیهم السلام را می‌خواند باید بگوید خدا را شکر من جزء مجرمین نیستم. ابراز برائت اینطور است که وقتی یکی یکی آیات را می‌خواند، خدا را شکر کند که جزء آنها نیست. باید فرد بداند همین که چنین باورهای غلطی در ذهن داشته باشد، در بیرون اتفاقات خیلی بدی را رقم می‌زند.

فعلا کاری به عمل نداریم در حال حاضر سوره اعتقادات و باورهای آنها را شرح می‌دهد.

در این سوره، مجموع باورهایی که انسان‌ها را به جهنم سوق می‌دهد، بیان شده‌است. یک فهرست یا چک لیست داده‌است که هر کس می‌تواند خود را چک کند و خدا را شکر کند که آنطور نیست. در نتیجه همنشین انبیا علیهم السلام می‌شود که ثواب قرائت این سوره بر طبق روایات هم همین است، وقتی فردی از نظر اعتقادات اصلاح شود، به طور طبیعی در عمل هم به سمت انبیا میل پیدا می‌کند و لایق هم نشینی با آنها می‌گردد.

به همین چند آیه بعدی تا قبل از داستان انبیاء علیهم السلام این توجه ویژه را باید کرد فلذا بگوییم من که اینطور فکر نمی‌کنم. اصلا چه کسی می‌تواند اینطور فکر کند!؟

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۶) خَلِقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۳۹)

انبیا وقتی این آیات را می‌خوانند می‌گویند کاش اینطور نباشد. ما که می‌خوانیم، می‌گوییم ما اینطور نیستیم.

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۴۰) وَلَقَدْ اسْتَهْزَى بِرَسُولٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۱) قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِمَّا يُصْحَبُونَ (۴۳) بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ (۴۴) قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصَّمْعُ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ (۴۵) وَلَيَنْ مَسَّنَهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۴۶)

خداوند بین مخلوقات، انسان را طوری قرار داده‌است که باید هدایت را خودش در وجودش وجدان بکند. برای همین حتی اگر انبیا علیهم السلام آرزو داشته باشد کسی هدایت شود اما خود فرد نخواهد، او هدایت نخواهد شد. لذا انبیا علیهم السلام فقط می‌توانند انذار دهند و راه هدایت را بیان کنند اگر کسی دوست داشت، می‌آید لذا قوه تفکرش فعال شد که شد و گرنه این که بخواهند برایش کاری بکنند، نمی‌توانند. دستشان بسته است. تصور کنید پدر

و مادری که فرزندشان به سمت آتش می‌رود، اما به آنها گفته‌اند او باید خودش تشخیص دهد که به آن سمت نرود. چقدر چنین والدینی حس اضطرار دارند. انبیاء علیهم السلام نسبت به مردم این‌گونه بودند، و این حس به خوبی در سوره انبیا علیهم السلام درک می‌شود. انگار انبیاء علیهم السلام در محضر خدا ایستاده باشند و پرسند که نمی‌شود جهنم را تعطیل کنی و این آدم درست فکر کند و به جهنم نرود؟ چنین حسی بر سوره حاکم است. امر به قلهایی که به پیامبر صلی الله علیه و آله در سوره شده‌است؛ اگر به ترجمه‌هایش دقت کنید، چنین حسی را استشمام می‌کنید. (آیه ۴۵ تا ۴۷)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ (۴۸) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (۴۹) وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۰)

آیه ۴۸ تا ۵۰: درباره حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام است:

از آیه ۴۸ وارد داستان انبیاء علیهم السلام می‌شود.

در همه تاریخ آدم‌هایی بوده‌اند که جزء متقین باشند. در همه شرایط چنین افرادی وجود دارند. همه متقین از اول تا آخر خصوصیات مشترکی داشتند. فرقی نمی‌کند از پیروان حضرت موسی علیه السلام بوده‌اند، یا حضرت عیسی علیه السلام یا الان ... یعنی خدا می‌خواهد انسان خشیت داشته باشد و نسبت به این که این دنیا موقتی است آگاهی یابد لکن برای آخرت مهیا شود. در این سوره به داستان حضرت موسی علیه السلام خیلی پرداخته نمی‌شود. اما آیات خیلی جامع هستند که کل داستان را فرا می‌گیرند و تذکر می‌دهند تا داستان ایشان را در ذهن داشته باشیم.

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (۵۱)

آیات ۵۱ تا: از این آیه به بعد سراغ داستان حضرت ابراهیم علیه السلام می‌رود.

آیه ۵۱: داستان حضرت ابراهیم علیه السلام را به دلایلی از قیام ایشان شروع می‌کند.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (۵۲)

آیه ۵۲: حضرت ابراهیم علیه السلام شبیه حضرت موسی علیه السلام، جانش در خطر بوده‌است. یعنی همانطور که خواب نماها درباره حضرت موسی علیه السلام پیش بینی کرده بودند که ایشان به دنیا می‌آید و طاغوت‌ها را منهدم

می‌کند، در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام هم چنین خوابی از قبل دیده می‌شود و ایشان به طور مخفیانه به دنیا می‌آیند لذا طبق شواهد روایی، مادر ایشان برای محفوظ بودنشان، ایشان را در غار نگه داشته بودند. یعنی از نوزادی تا بزرگی در غار بوده است. البته حضرت موسی علیه السلام تقدیرش این بوده که در دربار بزرگ شود اما حضرت ابراهیم علیه السلام در غار بوده‌اند. وقتی که از غار بیرون می‌آیند که به تکلم افتاده بودند و می‌توانستند حرف بزنند، مثلاً یک نوجوان رشیدی بودند که با او کاری نمی‌توانستند انجام دهند. سرپرست ایشان که در واقع عموی‌شان بودند، با نوجوانی مواجه می‌شود که ۶-۷ سالش بوده و قبلاً او را ندیده‌است که این بحث‌ها بین یک ابراهیم کم سن و سال با سرپرستش که برای خودش ادعایی داشته و در کاخ نمرود کار می‌کرده‌است اتفاق افتاده‌است یعنی عموی ایشان، درباری است.

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ (۵۳)

آیه ۵۳: وقتی در سوره اسم "اب" را برای عموی حضرت ابراهیم علیه السلام می‌آورد به خاطر این است که اشاره کند حضرت انقدر کوچک‌اند که هنوز به استقلال نرسیده بودند.

بحث در می‌گیرد: می‌پرسد این‌ها چیست که می‌پرستید؟ می‌گویند دیدیم پدران مان این‌ها را به عنوان چیزی مقدس عبادت می‌کردند.

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۵۴) جواب می‌دهد: آیه ۵۴. هم شما و هم پدران‌تان معلوم است که اشتباه می‌کنید! معلوم است (لقد) یعنی احتیاج به استدلال ندارد!

قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (۵۵)

آیه ۵۵: آیا یک حجت حقی برای حرفت داری یا ما را سر کار گذاشته‌ای؟

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۵۶)

آیه ۵۶: وقتی این آیات را می‌خوانید در واقع پایه فکری همه انبیاء علیهم السلام را و همه مومنین حق را می‌خوانید. خدا دارد به وسیله بیان این حقایق، یقین نسبت به باورها و شجاعت ابراز آن را نشان می‌دهد. ما هم باید بگوییم، ما غیر از این نیستیم. ما هم معتقدیم که رب ما، رب سماوات و ارض است. همانی که ما را آفرید. و عده‌ای هم بر این اتفاق، شاهد بوده‌اند.

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (۵۷)

آیه ۵۷: نسبت به بت و بت پرستی، باید اعتقادمان و براثت مان محکم باشد. ما نسبت به همه چیز محکم ایم، اما درباره توحید نه! باید نسبت به هوای نفس، براثت کنیم. نسبت به این که خدا پرستیده شود، نه مقام. باید محکم باشیم تا بت پرستی برچیده گردد.

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (۵۷) فَجَعَلَهُمْ جُدَادًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (۵۸)

آیه ۵۷ و ۵۸: بعضی فکر می کنند چون انبیا علیهم السلام وصل به وحی هستند، تفکر ندارند! اگر انسان، انسان است، گوهر وجودش بر تفکر می چرخد. اگر تفکر را از او بگیری، هیچ معنویتی بر او سوار نمی شود. متفکرترین انسان ها، انبیا هستند. این موضوع ربطی به وصل به وحی بودن ندارد. نبی یعنی انسان متفکر وصل به وحی. تفکر با اتصال به وحی، تباین ندارد. دلیلش وضعیت حضرت ابراهیم علیه السلام است. می داند باید به این ها هشدار دهد، اگر این سناریو را اینطور بازی کند که اگر تبر را بر دوش بت بزرگ بگذارد، در آنها تنبه ایجاد می شود.

الْوَا قَاتُوا بِهِ عَلٰی اَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱)

آیه ۶۱: معلوم است یک بچه کوچک هیبت دارد. اسم بچه کوچک را فتی گذاشته اند. فتی در عربی به کسی می - گویند که در سن سی سالگی باشد، مثل اصحاب کهف. اما هیبتی که این بچه کوچک دارد این گونه است که نمی - گویند حالا بت را شکست، ادبش می کنیم؛ می گویند او را در یک فضای عمومی بیاوریم، همه هم بر علیه او شهادت دهند. نیم الف بچه، چه الم شنگه ای در شهر به پا کرده است! تازه وسط این درگیری ها، شروع به حرف زدن هم می کند... (آیات بعدی)

قَالُوا اَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا يَا لَهَيْتَنَا يَا اِبْرَاهِيمَ (۶۲)

آیه ۶۲: تو بودی انجام دادی؟!!

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ اِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ (۶۳) فَرَجَعُوا اِلٰى اَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا اِنَّكُمْ اَنْتُمْ الظَّالِمُونَ (۶۴)

آیه ۶۳ و ۶۴: یک دفعه همه به فکر خودشان افتادند. خیلی اوقات هست که کسی سوالی می پرسد که همه به فکر بیفتند لذا تا به خودشان رجوع کردند، فهمیدند که ظلم کردند و اشتباه می کنند. فرجعوا الی انفسهم و قالوا انکم انما لظالمون.

ثُمَّ تَكْسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ (۶۵)

آیه ۶۵: یعنی با خواری و خفت سرشان را پایین انداختند. یک بچه، همه را به زانو درآورد و ظاهراً هم مشخص شد. گفتند تو که می دانی این بت ها حرف نمی زنند!

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ (۶۶)

آیه ۶۶: ایشان هم شروع کرد به انداز. آیا چیزی را عبادت می کنید که نه نفع شما به دستش هست، نه ضررتان؟ آیا او را عبادت می کنید؟!

أَف لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۷)

آیه ۶۷: ای ای بر شما و ای ای بر چیزی که عبادت می کنید! قوم بهشان برخورد! یک دفعه به آدم بگویند بی عقل، آدم بهش بر می خورد!

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ (۶۸)

آیه ۶۸: گفتند بسوزانیدش، و به وسیله سوزاندن ابراهیم علیه السلام، بت هایتان را یاری کنید. ("او" بین حرقوه و نصروا، شبیه "او" تعلیل است. یعنی چون می خواهید بت ها را یاری کنید، او را بسوزانید.)

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (۶۹)

آیه ۶۹: در این قطعه از آیات، روایات زیادی آمده است. مثلاً این که ایشان را در منجیق گذاشتند که در حین این زمان، ملائک بر ایشان نازل شدند و خواستند که به ایشان کمک کنند. خیلی این روایات آب و تاب دارد، ملائک باد، باران و غیره. حضرت ابراهیم علیه السلام یک سری اذکاری را گفتند که شبیه سوره توحید بوده و انگار ایشان این سوره را می دانسته اند، بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد، الله الصمد، لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد. خدایی که این صفات را دارد، خودش بلد است چه کار کند!

وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (۷۱) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ (۷۲)

آیه ۷۱ و ۷۲: این آیات مثل این است که یک سیر و زندگی را از حضرت ابراهیم علیه السلام شروع کرده اما مسائل وسط زندگی ایشان را نمی گوید و به زنجیره فرزندان شان و حضرت لوط علیه السلام پیوند می زند.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (٧٣)

آیه ٧٣: اگر کسی می‌خواهد با انبیاء علیهم السلام عظام محشور شود، راهش این است که از آیه ٧٣ ورود پیدا کرده و خودش را به نحوی در اردوگاه ایشان قرار دهد. اساس اردوگاه انبیاء علیهم السلام، "کانوا لنا عابدین" است، از نظر رفتاری، اقام الصلوة و ایتاء الزکوة است، تفکری فعل الخیرات است لذا از جهت اتصال به غیب، وحی است که بحث آن از نظر کلی مربوط به هدایت است. در واقع اگر کسی بخواهد عملیاتی نگاه کند، از آخر آیه باید ببیند تا بنایش را بر عبودیت و امر و نهی‌های الهی قرار دهد. قرار گرفتن در اردوگاه انبیاء علیهم السلام آسان است، سخت نیست. باید بنا بر شنیدن امر و نهی‌های الهی باشد، ایتاء الزکوة، یعنی مال و دارایی‌ها به خودش نچسبیده باشد و از آن‌ها در فضای اجتماعی استفاده کند، اقام الصلوة، یعنی برای معنویتش و توجه به خدا، برنامه منظم داشته‌باشد و نمازهای پنج‌گانه، فعل الخیرات، یعنی سیستم ذهنی‌اش انجام کار خیر باشد. اوحینا، یعنی باید کاری بکند که اتصالش به غیب درست شود. یکی از مصادیق آن، بهره گرفتن از قرآن در تشخیص خیرات است. یهدون بامرنا، یعنی رفتن زیر چتر و بیرق انبیاء علیهم السلام و اولیا و ائمه علیهم السلام. هدایت به امر و اثره‌ای است که یعنی خدا ولایت آن‌ها را بر سر ما قرار داده تا مسیرمان را درست تشخیص دهیم. اگر کسی به این آیه عمل کند، به طور طبیعی زیر بیرق ولایت ایشان می‌رود.

سوال: چرا همیشه بحث زکات می‌آید؟ معنایش چیست؟

زکات فقط مالی نیست. زکات، یعنی هر آنچه خدا داده‌است را بتواند به دیگران بدهد. یعنی هر توانمندی‌ای که دارد، در جامعه به جریان بیندازد. زکات العلم، نشره. انسان باید از این طریق از خودش و منیتش خارج شود.

سوال: درباره وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...

وقتی می‌گوید جعلنا ائمه یهدون بامرنا به نظر می‌آید بحث کلی است، یعنی ولایت جمیع انبیاء علیهم السلام در هدایت بشر به صورتی که هدایت‌شان به امر است. همین که ائمه علیهم السلام هدایت را بر عهده می‌گیرند و افراد را هدایت می‌کنند، یهدون بامرنا می‌شود. یهدون بامرنا بدان معناست که قرار دادن چتر ولایت الهی به نحوی که امر و نهی‌ها به افراد برسد. امامی که در سوره بقره هست، بر می‌گردد به جاری کردن این قضیه در جامعه و ایجاد کردن حکومت جهانی که با اینجا کمی فرق دارد.

سوال: امام فرقتش با نبی در چیست؟

آنها که سِمَت نبوت دارند، رسالتشان در وساطت امر و نهی‌های الهی است. امام وقتی برای وساطت امر و نهی می‌آید، این امر و نهی‌ها را جریان سازی هم می‌کند. این به خودی خود وظیفه نبی نیست، چون در امر جریان سازی باید مردم هم مشارکت کنند.

یعنی به صرف نبوت نمی‌شود عملیات حاکمیتی انجام داد. اگر مردم نخواهند، به زور نمی‌شود.

سوال: در زمان ائمه علیهم السلام هم حکومت جهانی حق برپا نشد.

اما جریان ائمه علیهم السلام همچنان جاری است. به ائمه علیهم السلام، اوصیاء می‌گوییم که منقطع از انبیا هم نیستند لذا سلسله نسب ائمه علیهم السلام به انبیاء علیهم السلام می‌رسد.

به نظر می‌آید انبیایی که مثل حضرت سلیمان علیه السلام و داوود علیه السلام حکم حکومت داشتند را می‌توانیم مصداق امام هم بگیریم. از طرفی این سیستم حاکمیت بود که نظام امامت را راه انداخت لکن باید حتما خواست مردمی همراه شود از طرفی اگر انبیاء علیهم السلام نتوانستند، به خاطر این بود که حدنصاب مردمی نرسید به همین خاطر وساطت در امر و حکم داشتند.

داستان حضرت ابراهیم علیه السلام، شروع خوبی برای ولادت امام رضا علیه السلام بود.

وقتی داستان ایشان را می‌خوانیم انگار اعتقاد همه انبیاء علیهم السلام، اولیا و ائمه علیهم السلام، همه به این نحو طاغوت شکنی، افتخار می‌کردند. این مصادف شدن، می‌تواند برای ما خیلی مغتنم باشد و نشانه استجاب دعاهاى مان.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (۷۳)

یکی از مطالب مهمی که در این سوره مورد اشاره قرار گرفته در آیه ۷۳ مطرح شده است که انبیاء علیهم السلام را به عنوان ائمه مطرح نموده است.)

ائمه ای که به واسطه امر پروردگار هدایت می کنند و به آنها اقامه نماز، ایتاء زکات در راه خدا وحی می شود.

- این موارد خصوصیتی هستند که به واسطه آنها انسان می تواند خود را به انبیاء علیهم السلام نزدیک کرده و از آنها فیض ببرد. در واقع با انبیاء علیهم السلام هم سنخ شود؛ زیرا وقتی مطرح می کند که امام هستند یعنی جلودار هستند پس حتما عقبی هم می خواهند.

- حضرت علامه طباطبائی، هدایت به امر را نوعی دستگیری می داند که به وسیله شرایطی که از وحی نازل شده، مطرح می شود.

- شرایع، نوعی هدایت به امر است یعنی وقتی حکم را انجام بدهد در درونش هدایتی رخ می دهد.

- فعل خیرات، یعنی نسبت به خیر فعلیت پیدا کند. به بیان دیگر خیر در او محقق شده است.

منشأ این فعلیت هم وحی است که تشخیص نوع خیر با وحی صورت می گیرد (مستقیم یا غیرمستقیم؛ در شکل مستقیم خود انبیاء علیهم السلام و در غیرمستقیم افراد دیگر که به کتب انبیاء علیهم السلام دسترسی پیدا می کنند).

بنابراین برای رسیدن به خیر به کتاب آسمانی نیاز است تا خیرات را به ما بشناساند و خیریت آن فعل را در ما محقق کند لذا فعلیت خیر، سهولت آن کار را زیاد می کند.

- این آیه یک جمله معترضه است؛ زیرا موضوع بالا و پایین آن با این آیه متفاوت هستند.

جمله‌های معترضه در سوره‌ها بیان کننده غرض سوره هستند به همین جهت آیه غرر سوره به حساب می‌آیند؛ چرا که وسط یک جریان یا داستانی، حرف قطع شده و این موضوع مطرح گردیده‌است. این امر اهمیت این دسته از آیات را مشخص می‌کند.

وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ (۷۴) وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵)

- آیات ۷۴ و ۷۵ در ادامه آیه ۷۲ هستند.

- خداوند وصف «صالحین» را برای هر کسی بکار نمی‌برد. بالاترین وصف جهت اجرایی، وصف صالح است. اینان کسانی هستند که قدرت اصلاح جامعه را برعهده دارند فلذا به این اعتبار، صالح، امام جامعه است.

- یکی از نکاتی که در سوره انبیاء علیهم السلام نیز وجود دارد این است که در بیان قصه انبیاء علیهم السلام، تقدم و تاخر زمانی لحاظ نشده‌است.

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَمَمٌ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (۷۸) فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ (۷۹) وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُخْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ (۸۰) وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (۸۱) وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوضُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ (۸۲)

- در این آیات به داستان خاصی از این دو نبی اشاره گردیده‌است.

- حضرت سلیمان و حضرت داوود علیهما السلام هر دو نبی هستند و از این رو هر دو مقام حکم دارند. نبی الهی ساحت حکم است و خداوند این موقعیت را از نبی ذکر می‌کند.

- وحی ای که به انبیاء علیهم السلام صورت می‌گرفته به موضوعات بستگی داشته‌است؛ یعنی وحی انبیاء علیهم السلام خالی از تفکر نبوده‌است.

تفاوت در حکم صادره از حضرت سلیمان و حضرت داوود علیهما السلام هم به دلیل تغییر در موضوع بوده یعنی هر کدام از این دو بزررگوار درباره موضوعی حکم کرده‌اند؛ یکی درباره غرامت گوسفندان و دیگری درباره منافع گوسفندان و از این رو حکم هر دو درست بوده‌است.

آن‌ها درباره یک موضوع حکم نکرده‌اند که در حکم اختلاف پیش بیاید در واقع موضوع حکم‌شان تغییر کرده و در نتیجه حکم متفاوت شده‌است.

در استفتائات از مراجع نیز باید حتما سعی شود موضوع کاملاً شفاف و با لحاظ قید و بندها بیان گردد.

با توجه به آنچه بیان شد در حوزه فقه حکومتی، موضوع شناسی از ارکان احکام است.

اگر فقها نتوانند (موضوعات) احکام را بشناسند؛ احکام استخراج نمی‌شود.

وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُخْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ (۸۰)

- یکی از اعمال افرادی که خباثت دارند این است که در روایات اهل بیت علیهم السلام جستجو می‌کنند و آن‌هایی را که به ظاهر با هم متناقض هستند را استخراج و در دین تشکیک وارد می‌کنند.

این از خباثاتی است که اگر کسی به آن آلوده شود، عاقبت به خیر نمی‌شود.

در چنین مواقعی و در مواجهه با چنین شبهاتی باید به تنوع موضوعات روایات توجه کرد. نباید سریعاً روایت را نادرست خواند (کاری که در حال حاضر وهابیت انجام می‌دهد) باید با تحلیل موضوع، به شبهات این چنینی پاسخ داد.

هر جا باید و نباید و حکمی هست، این حکم در دل یک موضوع بیان شده؛ از این رو کافی است موضوع قابل تفصیل و تحلیل شود تا مشکل حل گردد.

به طور مثال:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: خَمْسٌ مِنْ خَمْسَةِ مُحَالٍ النَّصِيحَةُ مِنَ الْحَاسِدِ مُحَالٌ وَالشَّفَقَةُ مِنَ الْعَدُوِّ مُحَالٌ وَالْحُرْمَةُ مِنَ الْفَاسِقِ مُحَالٌ وَالْوَفَاءُ مِنَ الْمَرْأَةِ مُحَالٌ وَالْهَيْبَةُ مِنَ الْفَقِيرِ مُحَالٌ (الخصال؛ ج ۱؛ ص ۲۶۹)

که در اینجا با موضوع یابی و تحلیل و تفصیل آن میتوان فهمید که «مرأة» اینجا در حکم «دنیاطلب» است.

فلذا تحلیل آن نیز این گونه می شود که چون وضعیت ظاهر دنیا، حالت بستر دارد؛ از این رو به آن «مرأة» می گویند؛ نه به این دلیل که چون زن این گونه است.

وقتی موضوع را درست تشخیص می دهی، آن وقت حکم نیز تغییر می کند و می شود: «نباید به وعده کسی که دنیاطلب است اعتماد کرد».

- در آیه ۸۰ هم چنین بیان می شود که اگر اذن خداوند باشد، انبیاء علیهم السلام قدرت تسخیر عالم را دارند.

تسخیر باد یعنی امکان تسخیر تمام مولفه های زیست محیطی.

تسخیر صنعت، طبیعت، جن ... این اوج اقتدار را نشان می دهد.

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَى الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ (۸۴)

- اگر شما با حضرت ایوب علیه السلام روبرو می شدید چطور باور می کردید که ایشان نبی باشند؟

ایشان همه اهل و مال و ... را از دست داد، ضُرُّ به سراغش آمد. یک نبی مانند حضرت سلیمان علیه السلام می شود که باد و جن و صنعت را تسخیر می کند و یک نبی هم مانند ایوب علیه السلام.

اگر با این دو نبی مواجه می شدید چه می کردید؟

خداوند اینگونه بندگانش را می آزماید و گرنه نبی که نبی است؛ واسطه خیر و وحی است.

- نمی دانم چه بیماری ای در برخی افراد هست که نسبت گناه به انبیاء علیهم السلام می دهند. باید در مواجهه با چنین افرادی گفت اگر به گناه یا ترک اولی در انبیاء علیهم السلام معتقد هستید؛ آیه ۷۳ سوره مبارکه انبیاء علیهم السلام را چگونه معنا می کنید!

- حال مروری می کنیم بر پیامبران ذکر شده در سوره مبارکه انبیاء علیهم السلام:

اولین نبی که در این سوره مبارکه ذکر شد جنابان موسی و هارون علیهما السلام بودند که با خون دل حکومت بر پا کردند.

حضرت ابراهیم علیه السلام از کودکی مبارزه را شروع می کند و بعد موضوع را به نسلش منتقل می کند. بعد به حضرت لوط علیه السلام و سپس به حضرت داوود علیه السلام و سلیمان علیهم السلام و مقام حکم می رسد و در نهایت حضرت ایوب.

سیر انبیاء علیهم السلام بالا و پایین زیاد دارد. برای ایمان به آنها پشتوانه الهی نیاز است.

ایمان به تمامی انبیاء علیهم السلام با همه شرایطشان، از اصول دین ماست.

اعتقاد به نبوت در اسلام، نبوت تفصیلی است نه اجمالی یعنی اعتقاد به تمام انبیاء علیهم السلام با همه شرایطی که داشتند.

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسِيءٌ ضَرْبًا وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَأَنْبِيَاءَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ (۸۴) وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ (۸۵) وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۶) وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۸۷) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (۸۸)

در سوره مبارکه انبیاء علیهم السلام از آنچه بعضی افراد نام ترک اولی بر آن می نهند، صحبتی نشده و این موارد بیشتر در سوره مبارکه ص آمده است.

انبیاء علیهم السلام ایمان سنج انسانها هستند. برای سنجش ایمانت، خودت را به آنها عرضه کن و واکنشت را در مواجهه با آنها بسنج.

- یکی از این ایمان سنجها حضرت یونس علیه السلام است که «ذوالنون» خوانده می شوند.

تصور کنید قوم تان دنبال تان می کنند که شما را بکشند، شما چون وظیفه شرعی دارید و امانت خدا هستید (نه از روی ترس) فرار می کنید. سوار کشتی می شوید؛ در معرض طوفان قرار می گیرید و به دریا انداخته می شوید. یک شیء ای

شما را می‌بلعد بعدا می‌فهمید نهنگ بوده‌است. به اندازه ده دقیقه، یک ربع شما در آن محل بدون هیچ نوری قرار دارید؛ در نهایت این نهنگ شما را در مکانی بیرون می‌اندازد.

این جریان یک معجزه تکوین در عالم است. حالا جناب یونس علیه السلام در داخل شکم نهنگ که رفته‌اند گفته‌اند: «یا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین». حواسش به هیچ چیز دیگری نبوده‌است مثل حضرت علی علیه السلام که می‌فرمایند: «ظلمت نفسی».

فقط کافی است انسان کمی تصور کرده و اتفاقی را که رخ داده‌است، حس کند. به یمن وجود حضرت یونس علیه السلام اتفاقات فراوانی در عالم رخ داد؛ از آن جمله در معنویت که یک مدل تسبیح به نام حضرت یونس علیه السلام عَلم شد که هیچ عارفی به عرفان نمی‌رسد مگر با ذکر یونسیه.

ان شاء الله خدا قدرشناسی از انبیاء علیهم السلام را توفیق دهد تا بتوانیم از ایشان استفاده کنیم.

از خداوند می‌خواهیم برای مان ملائکه الهی ای از جنس یونس علیه السلام خلق کند که وحی یونسیه را هر لحظه بر قلب ما الهام کنند.

- موضوعات کلیدی سوره مبارکه انبیاء

۱. الوهیت خداوند و لوازم این الوهیت که به وسیله انبیای عظام مطرح و تبلیغ شده است. معنای اله در لا اله الا الله

۲. موضوعات مرتبط با اله:

هر گونه سبب / اثر / فعل / اراده را در خداوند منحصر بدانند؛ در اینصورت ایمان فرد تقویت شده، صبر و بردباری پیدا کرده و به انبیاء و احکام آنها اعتنا پیدا میکند. و مجموع اینها می شود عبودیت.

۳. لو کان فیها اله الا الله لفسدنا

اله یعنی معبود (سبب / موثر / فاعل / مرید)

لا اله الا الله

_ در هیچ سوره ای به اندازه این سوره از الوهیت خدا صحبت نشده است.

_ سبب، اثر، فعل، اراده همه یک معنا دارند؛ رویکردهایشان متفاوت است.

_ رب از جهت مدیریت و ربوبیتش است.

_ هر چیزی که به علت مربوط است به اله برمی گردد.

_ لا اله الا الله قویترین اثر را میگوید حتی از رب.

_ هیچ فعلی نیست، همه اسباب از آن خداست.

_ اله: روی بحث حیرت میرود زیرا آن را اشتقاق از «وَكَلَّة» می گیرند.

_ لا اله الا الله: تهلیل سلبی

۴. غرض حرکت و جریان انبیاء و اولیاء از ابتدا تا انتها فهم کلمه توحید و لاله الا الله است.

غرض سوره انبیاء را در ابلاغ این کلمه معرفی کرده است.

_ الهکم واحد .. ایجابی

_ از رب، ملک، اله در هر سه بحث عبودیت مطرح می شود.

ملک: مالکی که در قلمرو خود حکمرانی میکند ... باید و نباید از آن اوست.

رب: صاحب اختیاری

۵. انسان در زندگی دنیا با آسیبهایی برخورد میکند. مهمترین آسیب در زندگی انسان که او را از الوهیت جدا می کند لهو و لعب است.

_ الوهیت روی سبب، اثر و فعل می آید. خیلی بالهو و لعب تعارض دارد.

خدا همه کاره است، معبود و حکمران است

_ آنکه به لهو و لعب میگذراند اولویت هایش و به سبب آن، سبک زندگی اش تغییر می کند.

در لهو، لذت و در لعب، عادت برایش مهم است.

هر دو بدون مقصد بوده و جدی نیست یعنی دنیا را جدی نگرفته؛ شوخی گرفته است.

طبع زندگی دنیا را که زود گذشتن، سرد بودن، فریب دادن و موقت بودن است؛ نمی داند.

_ مقصد انسان، خود خداست (الله هو الغایه).

انسان در هر کاری باید توجهش به حکم خدا و خدا بیشتر شود. بتواند مشاهده عقلی کمال (خدابینی) داشته باشد.

_ آنچه مُخِلُّ الوهیت است، قصد نکردن به معنای لهو و لعب است.

_ در الوهیت، سبب را از غیر او ندیدن است. «شناخت» است.

_ در هر کاری به لقاء خدا در همان کار می‌رسید؛ چون خدا خودش را در هر کار و در هر فعلی به ما نشان داده است.

- خیلی وقتها از اسباب کاری بر نمی‌آید و بدون سبب کاری انجام می‌شود.

اگر کسی اعتقاد نداشته باشد که خدا می‌تواند بدون غذا سیر کند، مشرک است.

اگر کسی بدون استفاده از سبب هم بخواهد سیر شود، مشرک است.

جمع بین این دو است. گرچه این جمع بسیار سخت است.

_ به خاطر هیوط و به خاطر رشد، دنیا محل اسباب است؛ اما خدا عالم و قادر است و حبس در اسباب نیست. در هیچ سببی محدود نیست.

_ اگر بچه تان مریض شد و او را دکتر نبردید و بلایی سر او آمد، مرتکب قتل نفس شده‌اید و در دادگاه دینی به قصاص محکوم هستید. از آنطرف اگر فکر کردی، او بچه‌ات را خوب کرده هم مشرک هستید.

_ از اسباب به نحو احسن استفاده کنید و در عین حال معتقد باشید که همه چیز به دست خداست.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات